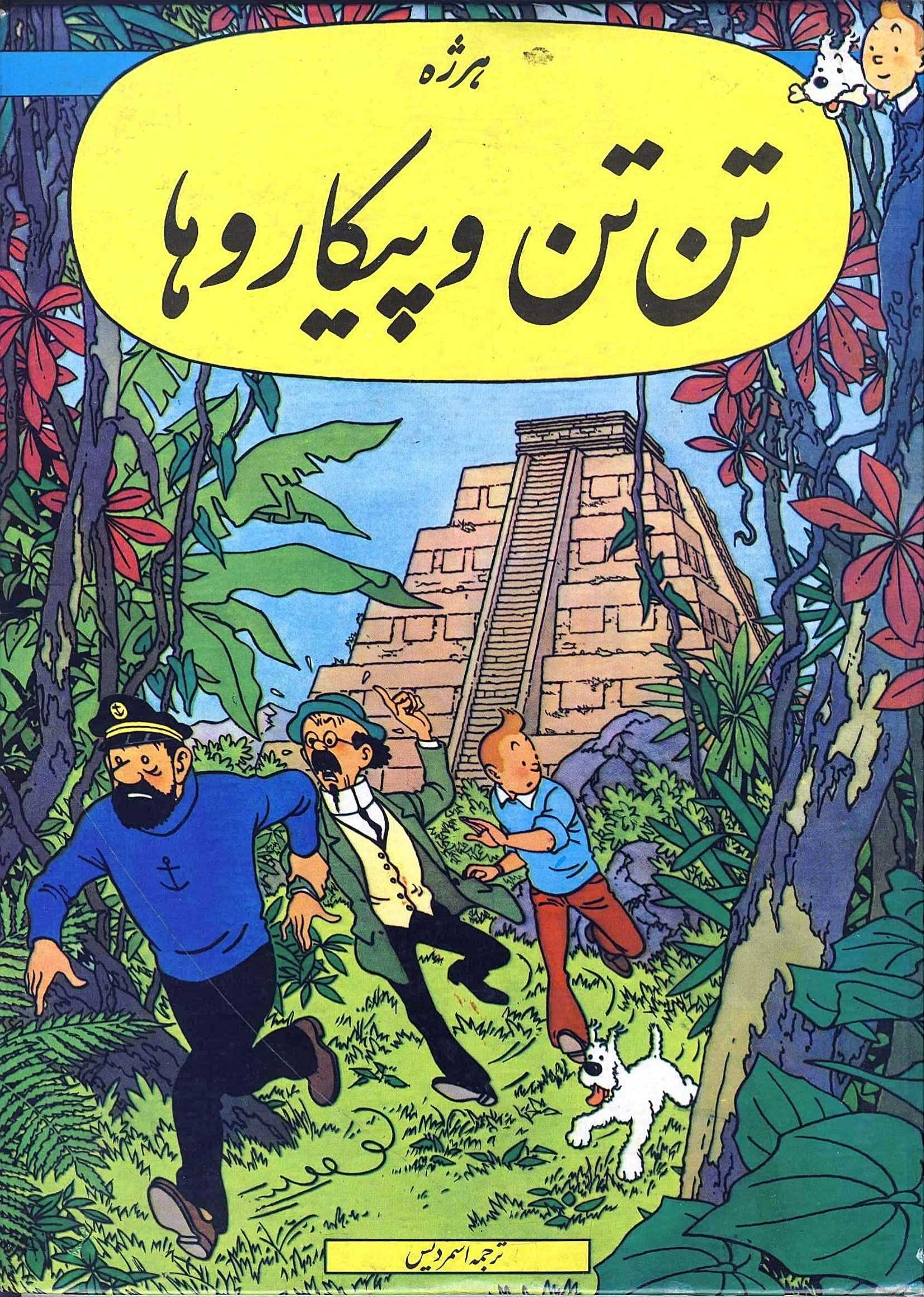


هرژه
تن تن و پیکاروها
ترجمه اسمردیس

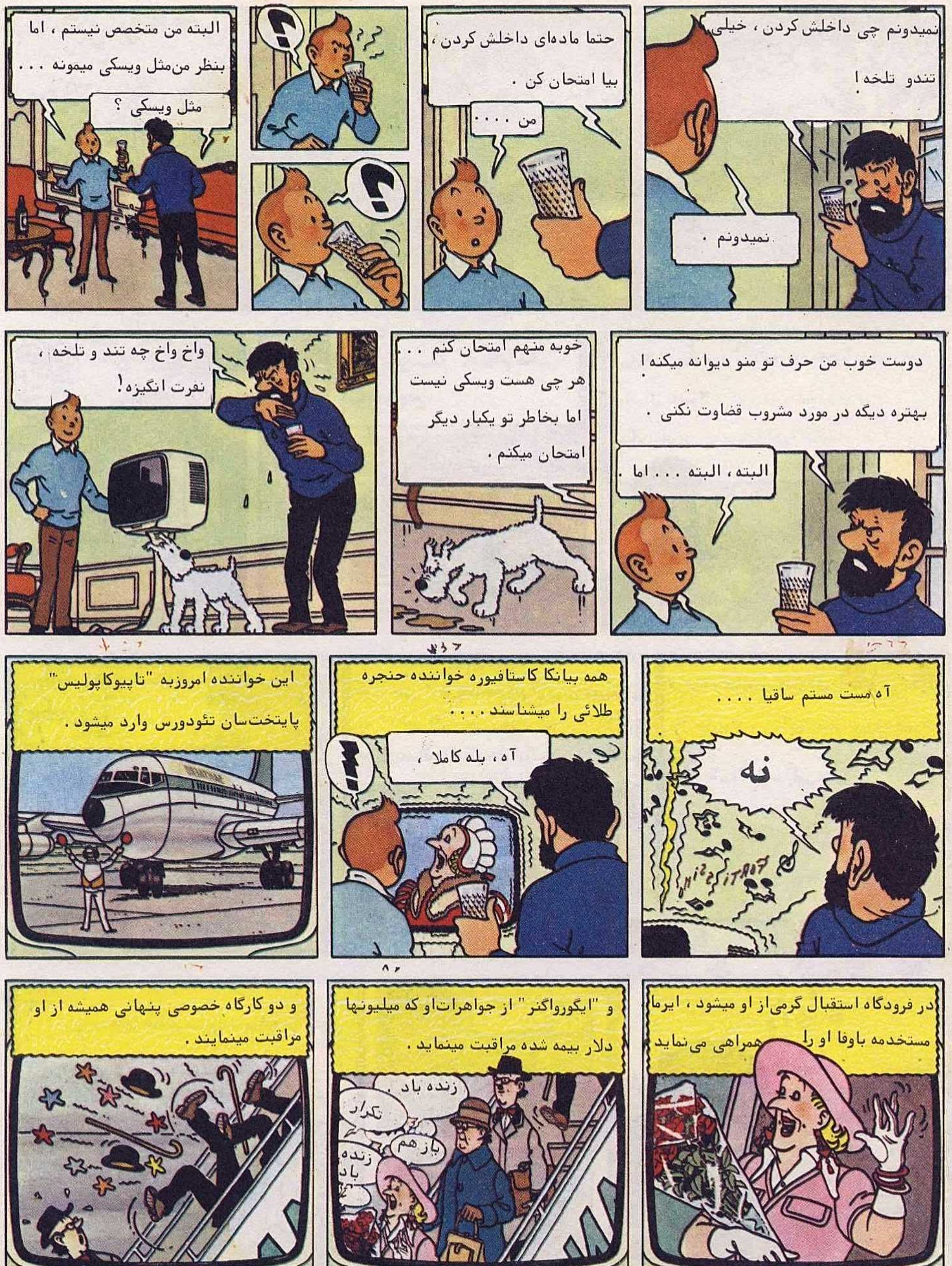
به دوست عزیزم شیرین
تقدیم گردید تولدت مبارک
شقایق کامیاب

هرژه

تن تن و پیکاروها

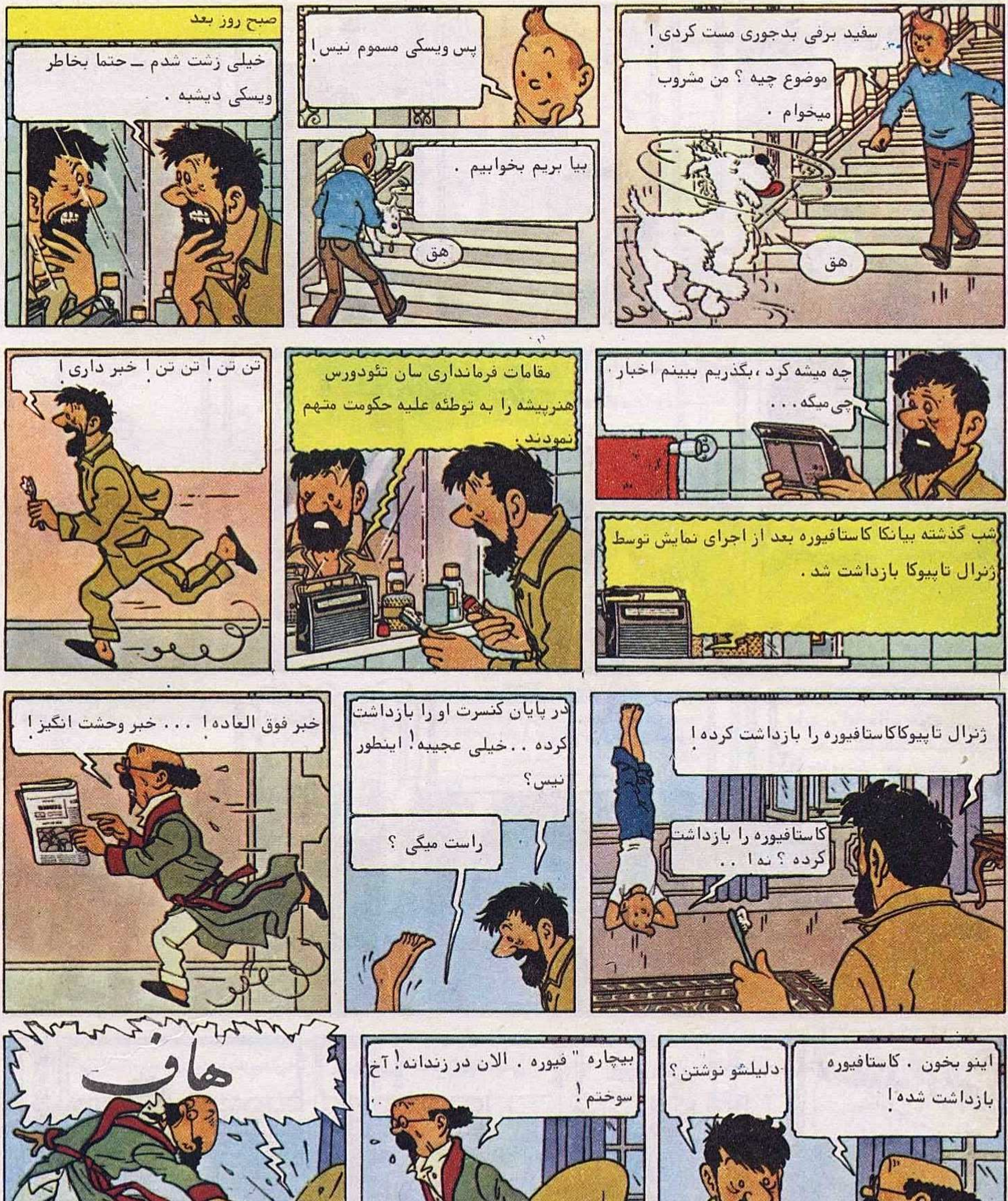



تن تن و پیکاروها (مبارزین)
آه، توئی بیاتو. میخوام مطلبی برات بخونم.
"بیانکا کاستافیوره" ستاره اپرا همچنان میدرخشد . ژنرال تاپیوکا از او دعوت نموده که در "سان تئودورس" برنامه اجرا نماید.
ژنرال تاپیوکا ـ آه همانکه آلکازاررا فراری داد؟
بله، با کمک "کوری تاش" دولت را سرنگون کردند. اما میگند تاپیوکا خیلی ظالمه
آره، حتی اسم پایتختوهم از"لوس دوپیکو" به " تاپیو کاپولیس " عوض کرده .و آلکازار هم با تعدادی از طرفداران مخفیانه فعالیت میکند . . .
آه، بله آن مبارزین فداکار . . .
درسته، مبارزین وبزودی با نیروئی مجهز باز میگردند . . . آنها قسم خورده اند که رژیم تاپیوکارا سرنگون کنن .
آه ! این صحبتها عطش منو زیاد میکنه بیا بنوش
نه متشکرم ـ تو که میدونی
بسلامتی
واخ !
!?



نمیدونم چی داخلش کردن ، خیلی تندو تلخه!
نمیدونم .
حتما ماده‌ای داخلش کردن ، بیا امتحان کن .
من . . . .
البته من متخصص نیستم ، اما بنظر من‌مثل ویسکی میمونه . . .
مثل ویسکی ؟
دوست خوب من حرف تو منو دیوانه میکنه ! بهتره دیگه در مورد مشروب قضاوت نکنی .
البته ، البته . . . اما .
خوبه منهم امتحان کنم . . . هر چی هست ویسکی نیست اما بخاطر تو یکبار دیگر امتحان میکنم .
واخ واخ چه تند و تلخه ، نفرت انگیزه!
آه مست مستم ساقیا . . . .
نه
همه بیانکا کاستافیوره خواننده حنجره طلائی را میشناسند . . . .
آه ، بله کاملا ،
این خواننده امروزبه "تاپیوکاپولیس" پایتخت‌سان تئودورس وارد میشود .
در فرودگاه استقبال گرمی‌از او میشود ، ایرما مستخدمه باوفا او را همراهی می‌نماید
و "ایگورواگنر" از جواهرات‌او که میلیونها دلار بیمه شده مراقبت مینماید .
زنده باد .
تکرار
بازهم
زنده باد
و دو کارگاه خصوصی پنهانی همیشه از او مراقبت مینمایند .


رنگ
رنگ
سلام ؟ ... بله ... کی؟
جولیون ، بله ! .... سلام ! گوش کن ، من همین آلان کاستافیوزه را دیدم ... باور کن که جواهراتش را ...
با خودم گفتم فایده دوستی که‌دوستش را یاری و کمک نکنه چیه؟ همیشه زمانی برای جبران محبت وجوددارد .
منظورت چیه .... معذرت میخوام
جدی میگم .... تق
در واقع حد وسیع و بی‌اندازه ای است ! من هیچ موافق نیستم . چون از کاستا فیوره نخواست که جواهرات را بیمه کند !
زاخ
واخ . بر شیطان لعنت . مثل اینکه زهر آلوده !
سم ؟؟؟
؟؟؟
مهمل نگو ! کی میخواد تو رو مسموم کنه ؟
شاید ، اما حالم خوب نیس .
چه ویسکی خوشمزه‌ای ! بنظر من که خوبه !
کمی استراحت کن ، خوب میشی
شب بخیر ! صبح بهتر میشی .
منهم خوب نیستم ...
سفید برفی


سفید برفی بدجوری مست کردی !
موضوع چیه ؟ من مشروب میخوام .
هق
پس ویسکی مسموم نیس !
بیا بریم بخوابیم .
هق
صبح روز بعد
خیلی زشت شدم ــ حتما بخاطر ویسکی دیشبه .
چه میشه کرد ، بگذریم ببینم اخبار چی میگه . . .
شب گذشته بیانکا کاستافیوره بعد از اجرای نمایش توسط ژنرال تاپیوکا بازداشت شد.
مقامات فرمانداری سان تئودورس هنرپیشه را به توطئه علیه حکومت متهم نمودند .
تن تن ! تن تن ! خبر داری !
ژنرال تاپیوکا کاستافیوره را بازداشت کرده !
کاستافیوره را بازداشت کرده ؟ نه ! . .
در پایان کنسرت او را بازداشت کرده . . خیلی عجیبه ! اینطور نیس؟
راست میگی ؟
خبر فوق العاده ! . . . خبر وحشت انگیز !
اینو بخون . کاستافیوره بازداشت شده !
دلیلشو نوشتن؟
بیچاره " فیوره . الان در زندانه ! آخ سوختم !
هاف


گوش کن تن تن ! خبر مسرت‌انگیزیست !
بخوان ، سراپا گوشم .
توقیف کاستافیوره
بیانکا کاستافیوره بخاطر اقدام در توطئه دستگیر شد .
در بازرسی از چمدانهای خانم کاستافیوره مدارکی بدست آمده که توطئه برکناری ژنرال تاپیوکا و سرنگونی حکومت‌را ثابت میکند .
فرمانداری سان تئودوریان یکی از کشورهای اروپای غربی را مرکز طرح توطئه میداند .
خیلی جالبه !
کاستافیوره در یک توطئه ! خوبه‌بالاخره سکوت‌شکست !
دانگ
معذرت میخوام دو خبرنگار میخوان با شما صحبت کنن .
همین حالا ؟
بسیار خوب ، صبر کن لباس خانه‌ام را بپوشم .
خدای من کریستوفر و مارکو ! آقایان چه خدمتی میتوانم بکنم ؟
صبح بخیر از اینکه صبح زود مزاحم شدیم معذرت میخوایم، نظر شما در مورد کاستافیوره چیست ؟
نظر من ؟ بسیار ساده است ! . . . .
مسخره است ! متهم نمودن کاستافیوره یک توطئه است !
در مورد اتهام خودتان چه عقیده‌ای دارید ؟
اتهام در مورد من ؟؟
؟
پس هنوز نمیدونی ؟ به این روزنامه نگاه کن . . .



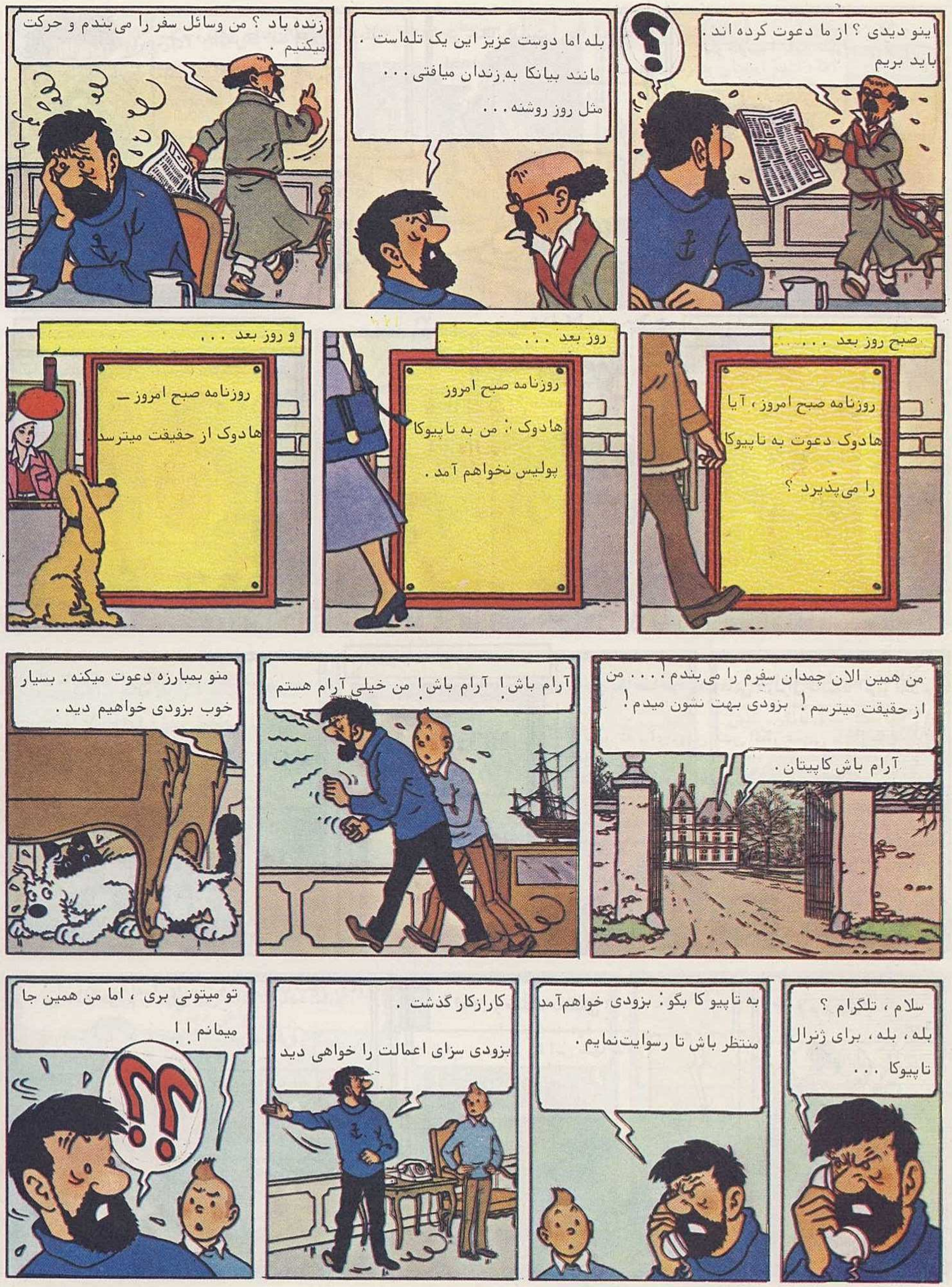
محاله ! ... آنها اشتباه میکننن !
آه این تو هستی ؟ بخوان .
من ؟
بله ، تو ، بخوان
توطئه کاستافیوره
فرمانداری تاپیوکا افشا میکند
یک سخنگوی فرمانداری امروز اعلام داشت که توطئه کاستافیوره در اروپای غربی طرح ریزی شده است . او همچنین کاپیتان هادوک و تن‌تن خبرنگار و پرفسور کالکولس را متهم ساخت که در این توطئه‌دست داشته اند . آنها ازدوستان ژنرال الکازار هستند .
موضوع چیه ؟ آنها حتما دیوانه اند !
منظورت منم !
پس انکار میکنید ؟
البته تمام داستان چرند است ! کاملا" دروغ است .
دانگ
روزنامه صبح امروز !
روزنامه جوانان !
؟
!
؟
فقط چند کلمه کاپیتان ؟
فقط چند کلمه ! ...
آقایان این اتهامات کاملا دروغ است . ما و توطئه ؟
به این پرفسور نگاه کنید و قضاوت نمائید آیا او میتواند در توطئه دست داشته باشد ؟
؟
کاملا همینطور است آقایان عزیز !

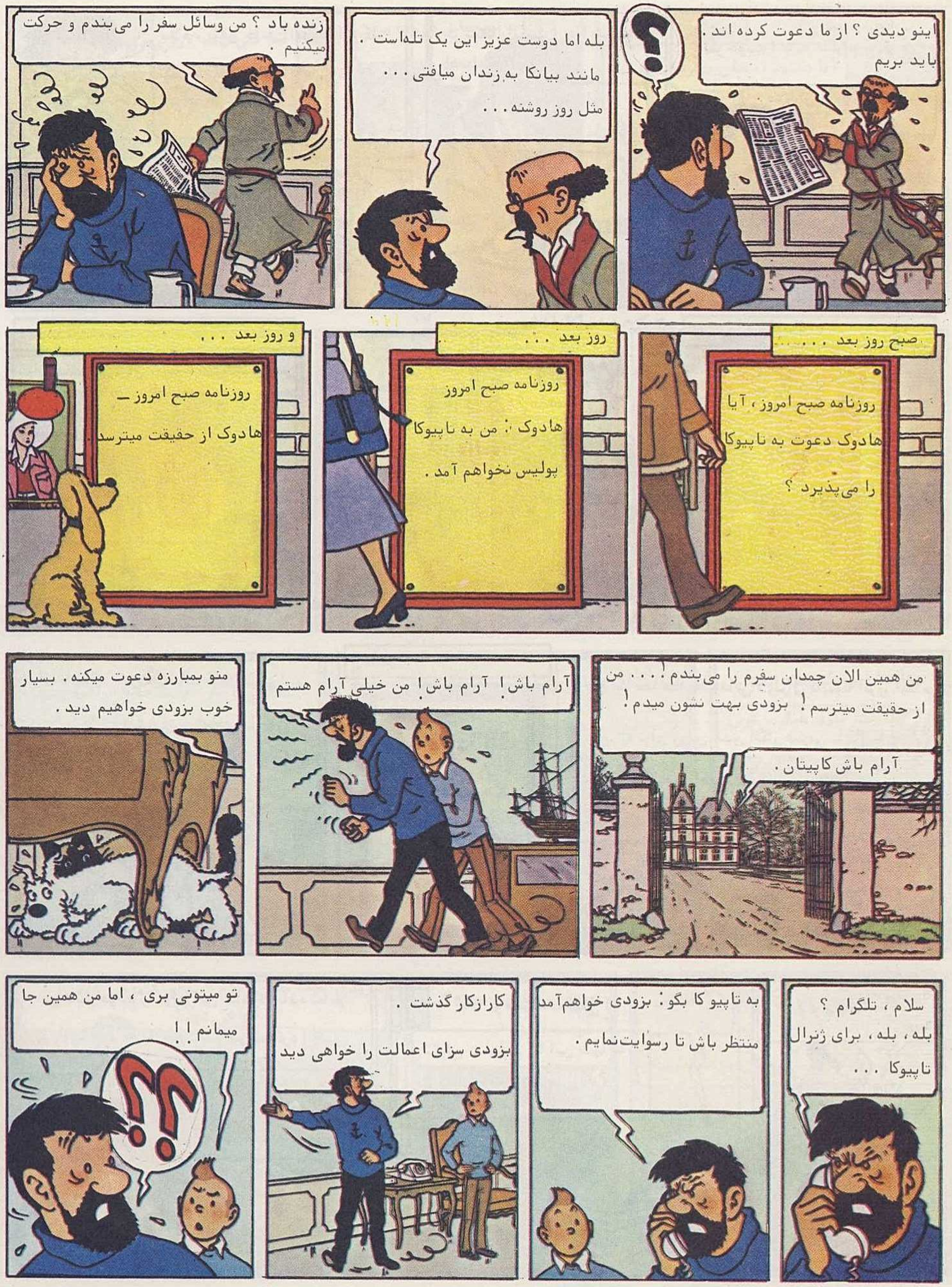

آقایان!... زندانی نمودن یک زن بدبخت و ضعیف شرم آور است .
تو دوستی با ژنرال آلکازار را انکار میکنی ؟ اینطور نیس؟
من فقط دو یا سه بار ژنرال آلکازار را دیده‌ام .
پس این حقیقت را که کاستافیوره مهمان شما بوده انکار نمیکنید ؟
منظور چیه آقا ؟ ..
کدام توطئه؟
اما خوبه دیگه بحث نکنیم . تمام‌اتهامات دروغ است . حالا بیائید آقایان ویسکی بنوشیم ...
بسلامتی و آزادی‌کاستافیوره
بسلامتی
واخ
این ویسکی غیر قابل شرب است . حتما" اشتباه شده . نخورید .
غیر قابل شرب ؟ برعکس ، عالیست !
عالی!
هوم ..
زهرالود است ، نخورید !
البته سمی که آهسته آهسته میکشه ! این یک واقعیت است ! ها! ها! ها!
هیچ مهم نیس ، ما عجله داریم ! ها ! ها ! ها !
مثل اینکه ویسکی فقط منو منقلب میکنه اما چرا ؟
شاید نوع جدیدی است و من عادت ندارم .
باید از نستور بپرسم .
من حرف آقارا نمیفهمم . اما خیلی عالیه .
نستور .. در را باز کن.


خوب ، نستور ؟
آقا داشتم امتحان میکردم ! که آیا مشروب اصل است یا خیر !
و نتیجه‌اش دوست من ؟
کاملا درسته . " لوک لوموند " است .
اصلا نمی‌فهمم . دارم دیونه میشم !
آنروز عصر . . .
خوبه باز هم امتحان کنیم !
کافیه ، خواهش میکنم دیگه از ویسکی صحبت نکن .
آیا افسرده هستید ؟ روز بنظرتان طولانی میآد ؟ ما جواب آنرا داریم !
آه ، بله ؟
" لوک لوموند " بنوشید
محاله ! این یک توطئه است .
اینک خبری دیگر . گوش کنید !
اینک شما را در جریان آخرین خبر در مورد توطئه کاستافیوره میگذاریم . خبرنگار ما مصاحبه‌ای در این زمینه با ژنرال تاپیوکا نموده .
که تا لحظاتی دیگر آنرا ملاحظه خواهید فرمود .
بگذارید بلرزند . . . ترسوها همیشه فرار میکنن
کاپیتان هادوک ، تن تن خائن و کالکولوس حیله گر ! شما راه فرار ندارید ، بالاخره دستگیر شده و بسزای اعمالتان خواهید رسید .
مزدور ، خائن و حیله گر خودت هستی !
بزودی بهت نشون میدم ! سزای گستاخی خود را خواهی دید !
اما ! . . .



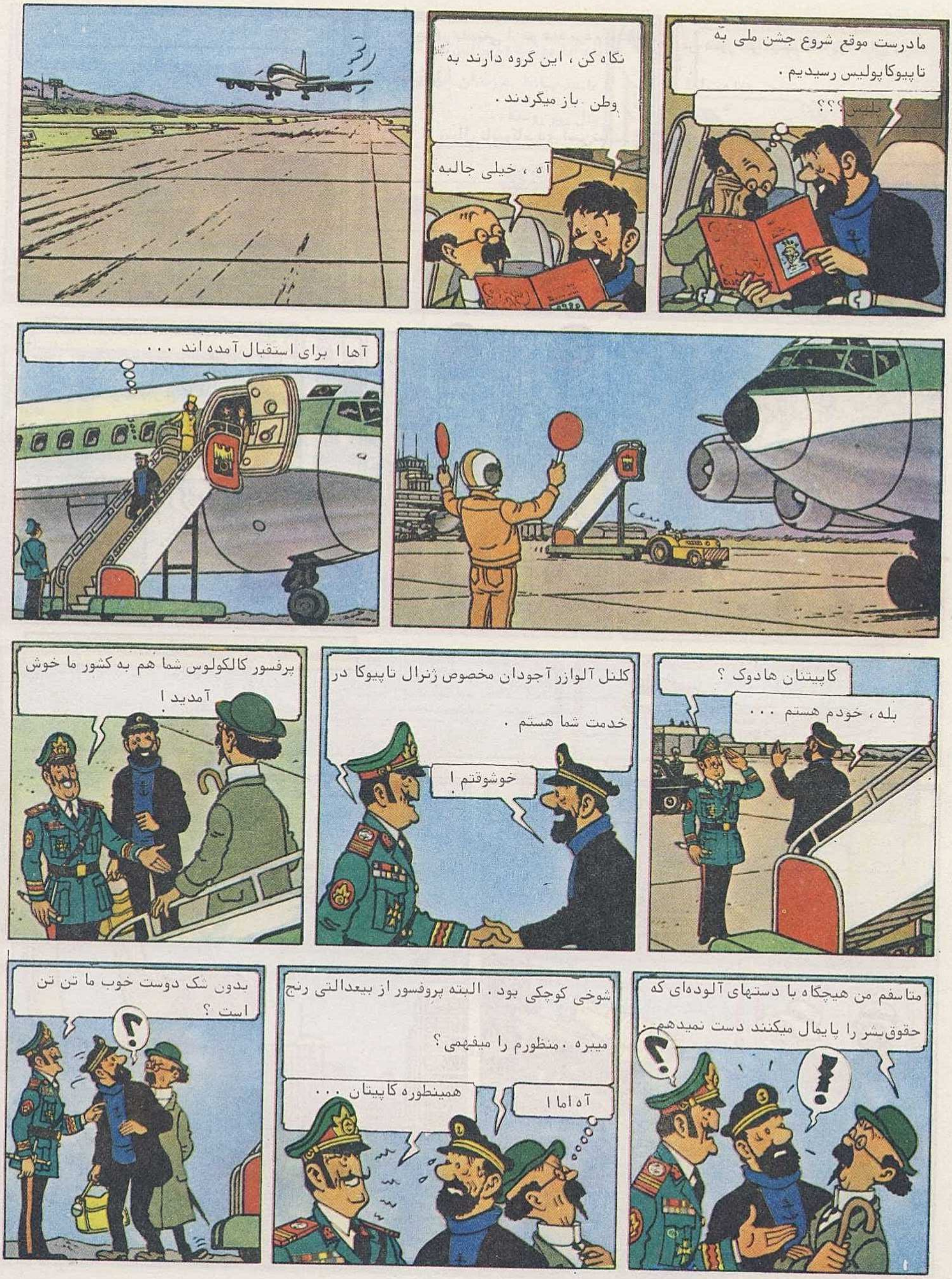
سلام ، تلفن خانه ؟ جنوب آمریکا، تاپیوکا پولیس، ژنرال تاپیوکا ؟
متاسفم اینجا کشتارگاه هست ، آقا لطفا قطع کنید .
بر شیطان لعنت ! چرا همیشه اشتباه میکنم ؟
خوبه یک تلگرام بفرستی ؟
فکر خوبیه ! باید تلگرام بزنم .
صبر کن ، شماره‌اش را بدم
چند دقیقه بعد . . .
تکرار میکنم : ژنرال تاپیوکا ، تاپیوکاپولیس سان تئودورس : ما اتهامات وارده را قویا تکذیب میکنیم
خوب ! بسیار متشکرم
یک تلگرام تبریک ؟
دیوانه‌ای
صبح روز بعد . . .
روزنامه صبح امروز . هادوک : قویا شرکت در هر نوع توطئه را انکار میکنم تاپیوکا : کاپیتان هادوک را به شرکت در توطئه علیه حکومت متهم مینمایم .
ژنرال تاپیوکا ، این اتهامات کاملا دروغ است . من شما را به مناظره دعوت میکنم . این خبر را با حروف درشت چاپ کن .
دو روز بعد . . . .
روزنامه صبح . تاپیوکا ، کاپیتان هادوک را بمناظره دعوت میکند
طی یک مصاحبه مطبوعاتی ، ژنرال تاپیوکا امروز اعلام نمود که برای روشن شدن افکار عمومی با کاپیتان هادوک مناظره خواهد نمود .
من باید خودم را برای این مناظره آماده نمایم . صداقت خود را به همه ثابت خواهم کرد .
یا اینکه مثل کاستافیوره به زندان میافتیم
آه ، تو همیشه بدبینی !
من نگران نیستم . اما این تنها شانس موفقیت ماست .
اوههه!


اینو دیدی ؟ از ما دعوت کرده اند . باید بریم
بله اما دوست عزیز این یک تله‌است . مانند بیانکا به زندان میافتی . . . مثل روز روشنه . . .
زنده باد ؟ من وسائل سفر را می‌بندم و حرکت میکنیم .
صبح روز بعد . . .
روزنامه صبح امروز ، آیا هادوک دعوت به تاپیوکا را می‌پذیرد ؟
روز بعد . . .
روزنامه صبح امروز هادوک : من به تاپیوکا پولیس نخواهم آمد .
و روز بعد . . .
روزنامه صبح امروز – هادوک از حقیقت میترسد
من همین الان چمدان سفرم را می‌بندم ! . . . من از حقیقت میترسم ! بزودی بهت نشون میدم !
آرام باش کاپیتان .
آرام باش! آرام باش! من خیلی آرام هستم
منو بمبارزه دعوت میکنه . بسیار خوب بزودی خواهیم دید .
سلام ، تلگرام ؟ بله ، بله ، برای ژنرال تاپیوکا . . .
به تاپیوکا بگو : بزودی خواهم‌آمد منتظر باش تا رسوایت‌نمایم .
کارازکار گذشت . بزودی سزای اعمالت را خواهی دید
تو میتونی بری ، اما من همین جا میمانم ! !

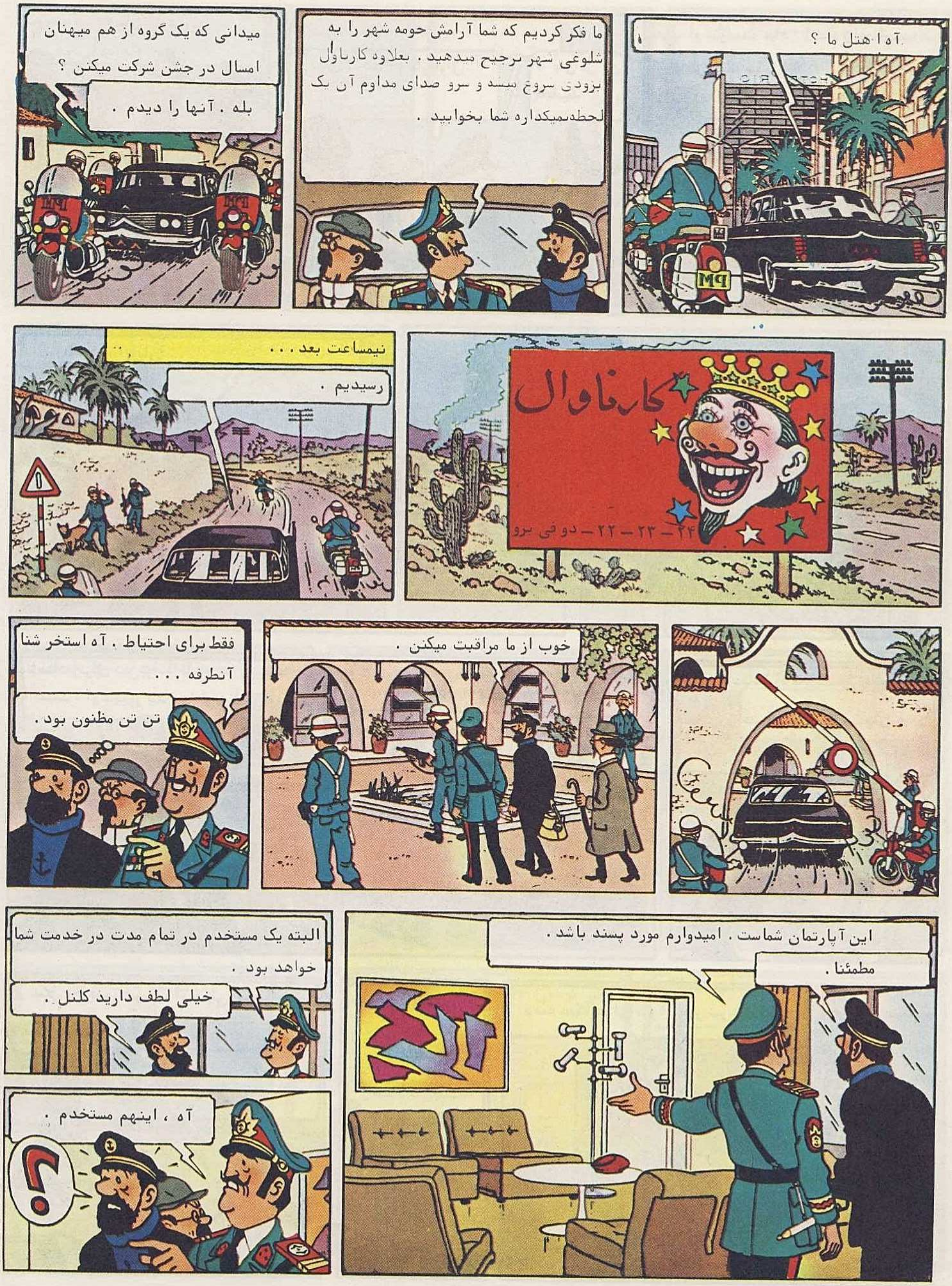

اینو دیدی ؟ از ما دعوت کرده اند . باید بریم
?
بله اما دوست عزیز این یک تله‌است . مانند بیانکا به زندان میافتی . . . مثل روز روشنه . . .
زنده باد ؟ من وسائل سفر را می بندم و حرکت میکنیم .
صبح روز بعد . . . .
روزنامه صبح امروز ، آیا هادوک دعوت به تاپیوکا را می پذیرد ؟
روز بعد . . .
روزنامه صبح امروز هادوک : من به تاپیوکا پولیس نخواهم آمد .
و روز بعد . . .
روزنامه صبح امروز — هادوک از حقیقت میترسد
من همین الان چمدان سفرم را می بندم ! . . . من از حقیقت میترسم ! بزودی بهت نشون میدم !
آرام باش کاپیتان .
آرام باش ! آرام باش ! من خیلی آرام هستم
منو بمبارزه دعوت میکنه . بسیار خوب بزودی خواهیم دید .
سلام ، تلگرام ؟ بله ، بله ، برای ژنرال تاپیوکا . . .
به تاپیوکا بگو : بزودی خواهم‌آمد منتظر باش تا رسوایت‌نمایم .
کارازکار گذشت . بزودی سزای اعمالت را خواهی دید
تو میتونی بری ، اما من همین جا میمانم ! !
?!



چی ؟ چی گفتی ؟
گفتم نمیآم . تو کاملا آزادی که در تله بیافتی .
اوه ! چقدر بدبینی ! تو همه مردم دنیا را بد میدونی ! . .
از کجا که ژنرال تاپیوکامردی امین‌نباشد ؟
کاملا ممکنه ، اما . .
من هنوز فکر میکنم که آنها برای ما تله گذاشته اند .
آه ، پس که اینطور !
بسیار خوب ، پس همین جا در این‌اطاق گرم بمان . من وکوت برت میریم تا از شرف خود و تو دفاع کنیم . فهمیدی ؟
سه روز بعد . . .
خانم ها و آقایان،تا چند لحظه‌دیگر در فرودگاه تاپیوکاپولیس به زمین می نشینیم . لطفا کمربند ها راببندید و سیگارها را خاموش کنید .
داریم به زمین می‌نشینیم ، پرفسور .
تایلند ؟ چه عالی ؟
زنده باد تاپیوکا


مادرست موقع شروع جشن ملی به تاپیوکاپولیس رسیدیم .
؟؟؟
نگاه کن ، این گروه دارند به وطن باز میگردند .
آه ، خیلی جالبه .
آها ! برای استقبال آمده اند . . .
کاپیتان هادوک ؟
بله ، خودم هستم . . .
کلنل آلوازر آجودان مخصوص ژنرال تاپیوکا در خدمت شما هستم .
خوشوقتم !
پرفسور کالکولوس شما هم به کشور ما خوش آمدید !
متاسفم من هیچگاه با دستهای آلوده‌ای که حقوق‌بشر را پایمال میکنند دست نمیدهم .
شوخی کوچکی بود . البته پروفسور از بیعدالتی رنج میبره ، منظورم را میفهمی ؟
آه اما !
همینطوره کاپیتان . . .
بدون شک دوست خوب ما تن تن است ؟


دوست من به سان تئودورس خوش آمدید . .
اشتباه میکنید ، کلنل . . .
ما برای شرکت در کارناوال آمده‌ایم !
اما پس تن تن کجاست ؟
خوب او نتونست بیاد . البته او بیمارست . . و بخاطر اینکه مبادا بیماریش بدیگران سرایت کند نیامد . . . منظورم را میفهمی
بله . . . بله . . . خوب میفهمم
بفرمائید ، آقایان . . .
متاسفانه ژنرال نمی‌تواند تا دو سه روز دیگه شما را ببیند ، او مجبور شد بخاطر مسائلی به جنوب برود و از این بابت عذر خواهی نمود .
میخواستم سئوالی بکنم کلنل .
چه سئوالی پرفسور ؟
خانم کاستافیوره کجاست ؟ حتما خیلی غمگین و افسرده ست . . . بیچاره فیوره
بر عکس ، پرفسور عزیز . او خیلی خوب و خوش اخلاق است .
چطور جرات میکنی منو مسخره کنی ؟
نه ، نه پروفسور . او کاملا از اینجا راضی است .
دفعه دیگه غذای منو اینطور نپز .


آه ! هتل ما ؟
ما فکر کردیم که شما آرامش حومه شهر را به شلوغی شهر ترجیح میدهید . بعلاوه کارناوال بزودی شروع میشد و سرو صدای مداوم آن یک لحظه نمیگذاره شما بخوابید .
میدانی که یک گروه از هم میهنان امسال در جشن شرکت میکنن ؟
بله . آنها را دیدم .
کارناوال
۲۴ — ۲۳ — ۲۲ — دو فی برو
نیمساعت بعد . . .
رسیدیم .
خوب از ما مراقبت میکنن .
فقط برای احتیاط . آه استخر شنا آنطرفه . . .
تن تن مظنون بود .
این آپارتمان شماست . امیدوارم مورد پسند باشد .
مطمئنا .
البته یک مستخدم در تمام مدت در خدمت شما خواهد بود .
خیلی لطف دارید کلنل .
آه ، اینهم مستخدم .
?


او قبلا بشما ارادات داشته ، اینطور نیست " مانولو"
حالت خوبه "مانولو"
مثل آدمکشا میمونه .
متشکرم !
حالا من میرم . فردا صبح ساعت ده میآم و شما را برای گردش در شهر میبرم شب بخیر .
شب بخیر ، کلنل .
خداحافظ مانولو! دستورات را فراموش مکن !
چه خوش آمد خوبی ! خوشحال باش ، فردا صبح هم بیانکا آزاد میشه و شادی مارو کامل میکنه .
حمام؟ ... پیشنهاد خوبیه
این مردم خیلی دوست داشتنی هستن ! و کلنل آلوارز رفتار مودبانه‌ای داره
وزارت کشور!
اطاعت ، کلنل!
و چند دقیقه بعد ...
آیا کلنل هست؟
کلنل "اسپونیا" منتظر شماست .
ماموریت تمام شد . کلنل . همه چیز مرتبه . اما ...
یک لحظه ، کلنل . خوبه‌بررسی کنیم .
بله ، کلنل ، اما باید بگم ...
بله ، بله ، یک دقیقه ... یک دقیقه اجازه بده ...
آه ، بار را پیدا کرد !



آها ! " لوچ لوموند " .. این تاپیوکانها همه کارها را به نحو عالی انجام میدهند
هوم !
واخ
مثل اینکه خوشش نیامد ... اما بما اطمینان داد که ویسکی مطلوب اوست .
باور نکردنی است ! چه‌اشتباهی شده ؟ خوبه بازم بنوشم .
خوبه‌مشروب دیگری رو امتحان کنم و مثلا جین .
واخ !
این مشروب را هم دوست نداره حالا کانال ۲ را میگیرم ...
کلنل ، باید بگم ...
آه ، اینجاست ! حیف که موافقت نکرد با ما کار کنه ... اما کسی چه میدونه شاید روزی عقیده‌اش را عوض کنه .
خوب ، حالا کانال ۳ .
کلنل ، من باید ...
تو باید چی ؟
باید بگم شماره ۳ هنوز نرسیده .
نرسیده ؟ چرا ؟ کجاست ؟
او از اروپا خارج نشده . شماره یک بمن گفت که آنفولانزا داره .
و تو آلان بمن میگی ؟ چرا زودتر نگفتی ؟
آنفولانزا ! ... پس او مظنونست ! اما باید بیاد ! ...



خوب . من به این مسئله فکر خواهم کرد تو هر طور میدونی سر آنها را گرم کن . به آنها بکو که کاستافیوره هم آنفولانزا گرفته و صدایش را از دست داده .
بسیار خوب کلنل .
در این موقع
چه غروب زیبائی ! خوبه برم کمی قدم بزنم . . .
سلام ، این چیه ؟ مثل اینکه زنگ زده ؟ . . .
لعنتی باز شو. باید محکم بکشم.
خدایا چه اتفاقی برایم افتاده ؟
موضوع چیه ؟
چه اتفاقی افتاده؟ هیچ اتفاقی نیافتاده. فقط میخواستم پنجره رو باز کنم ! . . .
نباید پنجره را باز کنی . . .
اما هوای اینجا دم کرده و من ناراحتم لطفا پنجره را باز کن
نباید پنجره را باز کنید . آقا
وانگ
متشکرم . آقا ـ خیلی زحمت کشیدی !


چرا اسلحه ات را به خارج پرت میکنی؟
؟
این مال شماست ؟
بله ، مال منه ! معذرت میخوام
بعدا بهم میرسیم ...
برو جوانک ...
آه ! حالا باید پیپو روشن کنم
مطمئن هستم که ...
بله مقداری توتون داشتم ...
در کتم هم نیست ، پس ...
آها ! در هواپیما جا گذاشتم .
مهم نیس ، الان میرم میخرم ...
هی ، کجا میری ؟
من ؟
میخوام برم تنباکو بخرم .
فردا ، آقا .
امروز خیلی دیره ، فردا برای خرید برو.
اما تازه ساعت هشته ! دیر نیس! ...
آقا ، زود به اطاق باز گرد !
؟


بر شیطان لعنت ! چطور جلوی مرا میگیری ؟ من مهمان تاپیوکا هستم ! . . .
نباید از اینجا خارج بشی .
امشب خیلی دیره . . . آقا فردا برید .
چرا نرم ؟ منکه بچه نیستم ! بگو از سر راهم کنار بره .
آقا . گاهی اوقات مبارزین حمله میکنن و بصلاح شماست که خارج نشوید .
آقا ، فردا برات توتون میآریم . .
من میخوام توتون مخصوص خودم را بخرم .
هر طور دوست دارید ، آقا . شب بخیر . . .
شب بخیر !
تق
حق با تن تن بود ، تو تله افتادم .
اما واقعا زندانی شدیم !
آآه ، شما هستید . .
تپ
کی دست از شوخیهای بچه‌گانه برمیداری ؟


صبح روز بعد
تق تق تق
بله ... من ..... من ....
صبح بخیرآقا ، توتون مخصوصتان .
توتون من ؟ کدام توتون ؟
توتونی که دیروز سفارش دادی .
هزار بار گفتم که میخوام خودم برم بخرم . خود من ! میشنوی ؟
بسیار خوب ، میرم و محافظین را آماده میکنم .
محافظ ؟
محافظ برای خرید توتون ؟
بله ، بخاطر مبارزین محافظ لازمه ، میفهمی ؟
بوق بوق بوق
کافه تریا تنباکو هابانا رستوران آلفارو


یکساعت بعد ...
آه، برگشتی . باور میکنی که تن تن .
تن تن ؟ او اکنون درمارلین اسپیک است
او کاملا حق داشت . ما اکنون اینجا زندانی هستیم .
به او گفتم که میزبانانمان دشمن ما هستند .
او کاملا با من موافق است .
چه کسی با تو موافق است ؟
خودش توضیح میده !
!؟
چی ؟ تو ؟
روز بخیر کاپیتان .
تن تن از کجا پرواز کردی ؟
من مستقیما از مارلین اسپیک آمدم ... مثل اینکه از دیدن من خوشحال نیستی !
چرا آنجا نماندی ، پسر نادان؟
داشتم تو رو از دست میدادم .
و همچنین پرفسور .
چطوری آمدی؟
بلافاصله بعد از اینکه رفتید ، من خود را سرزنش نمودم . به تمام دوستانم در زندان فکر کردم و با خود گفتم باید نجاتشان دهم پس یک بلیط هواپیما خریدم ...
دیوانه کننده است .
چون تو حق داشتی! باور میکنی ؟
ساکت !
آه ! ممکنه گرامافونو روشن کنم ؟
آه! مست مستم ...
؟
دیوانه شده‌ای ؟


بیا چیزی را نشونت بدم .
چی ؟
اونجارو نگاه کن !
یک میکروفن !
و یکی دیگه انجا کار گذاشته شده !
و شرط می‌بندم که دوربین هائی هم کار گذاشته اند .
برای مثال پشت این آینه دو طرفه .
آهاا این پسر خیلی داناست .
بله اما همانطور که پیش بینی میکردیم او هم تو تله افتاد .
تله ؟
بله ، تله ، قبل از آنکه بدین سمت منصوب بشم ، رئیس پلیس " زوهود " بودم و آن سه نفر . . . .
. . . آدم فضول بدجوری منو تحقیر کردن
تحقیر شدید کلنل ؟
بله.
و هیچگاه فراموش نکرده‌ام . . . اما سرنوشت گاهی اوقات بازیهای عجیبی داره. وقتی شنیدم که کاستوفیوره میخواد گردشی به آمریکای جنوبی بکنه بلافاصله . . .
فکر کردم که چطور میتونم از موقعیت استفاده نمود و با جلب کاستافیوره مدارک لازم را جعل و در چمدانهای او بگذارم .
بله و بدین طریق افکار عمومی را علیه ژنرال تاپیوکا تحریک نمایم .

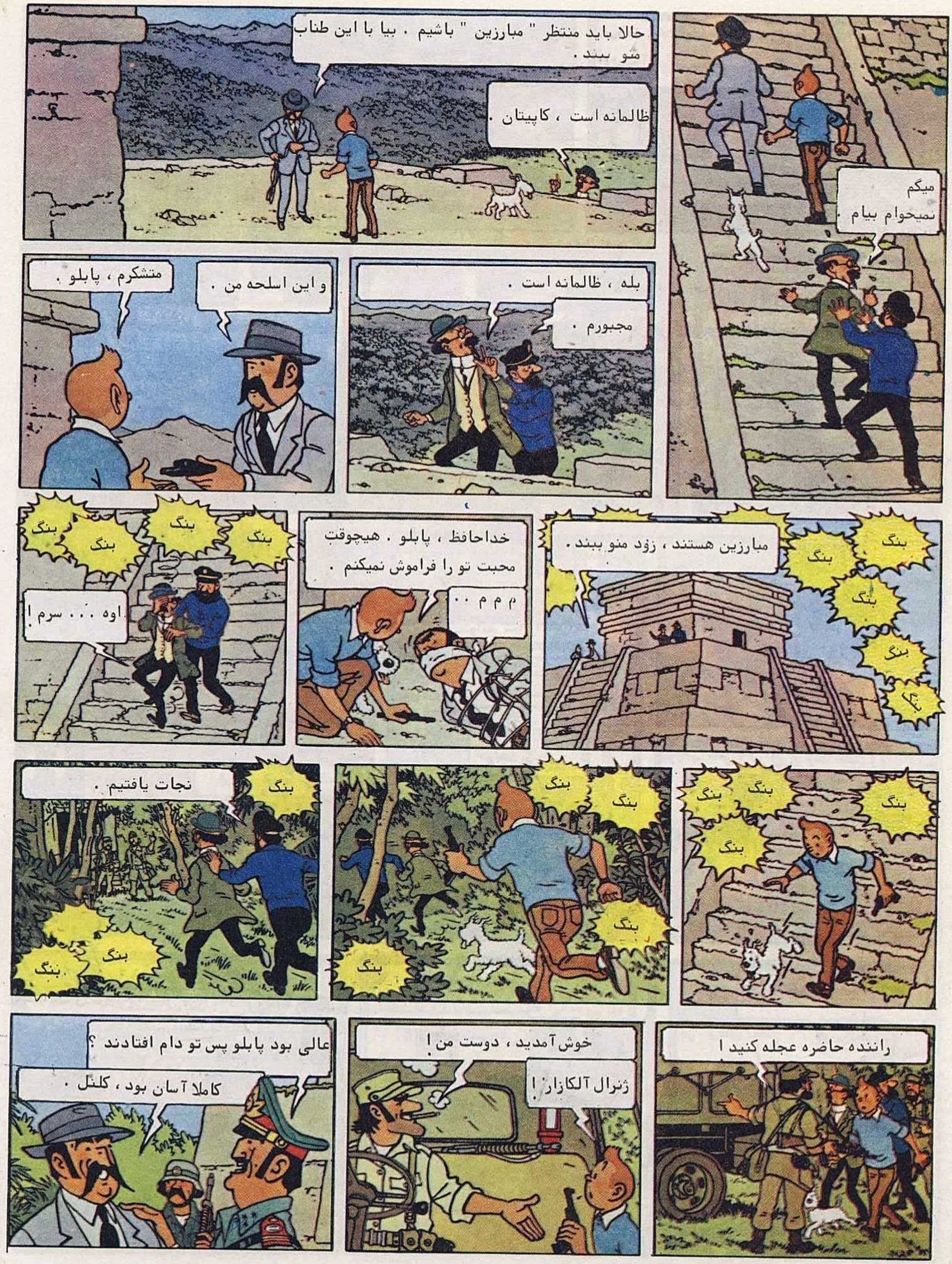


سه روز گذشت . . .
اما چه موقع میخواهی ژنرال تاپیوکا را ببینی ؟ این دلیل عمده آمدن ما به اینجاست .
ولی بجای آن در این مدت ما از چند موزه بازدید کردیم .
پوپ
و سپس ما را به باغ وحش و از آنجا به کلیسا برده‌اند . خدا میداند فردا با ما چه خواهند کرد ؟
!!!
خدا بهتر میدونه ــ شاید ما را به کارناوال ببرند و شاید هم . . .
؟+؟+؟
پوق
بر شیطان لعنت مراچه میشود ؟
چرا نمیتونم یک قطره الکل بنوشم ؟
تق
تق
تق
بیا تو !
اواوا !
تق
تق
تق
بله ، بیا تو
عصر بخیر آقا . . .
مثل اینکه صدای مانولو نیس !
روزنامه عصر آقا .
پا بلو . . . (۱)
خدای بزرگ ! . . . چه اتفاقی ! من . . .
هیس !



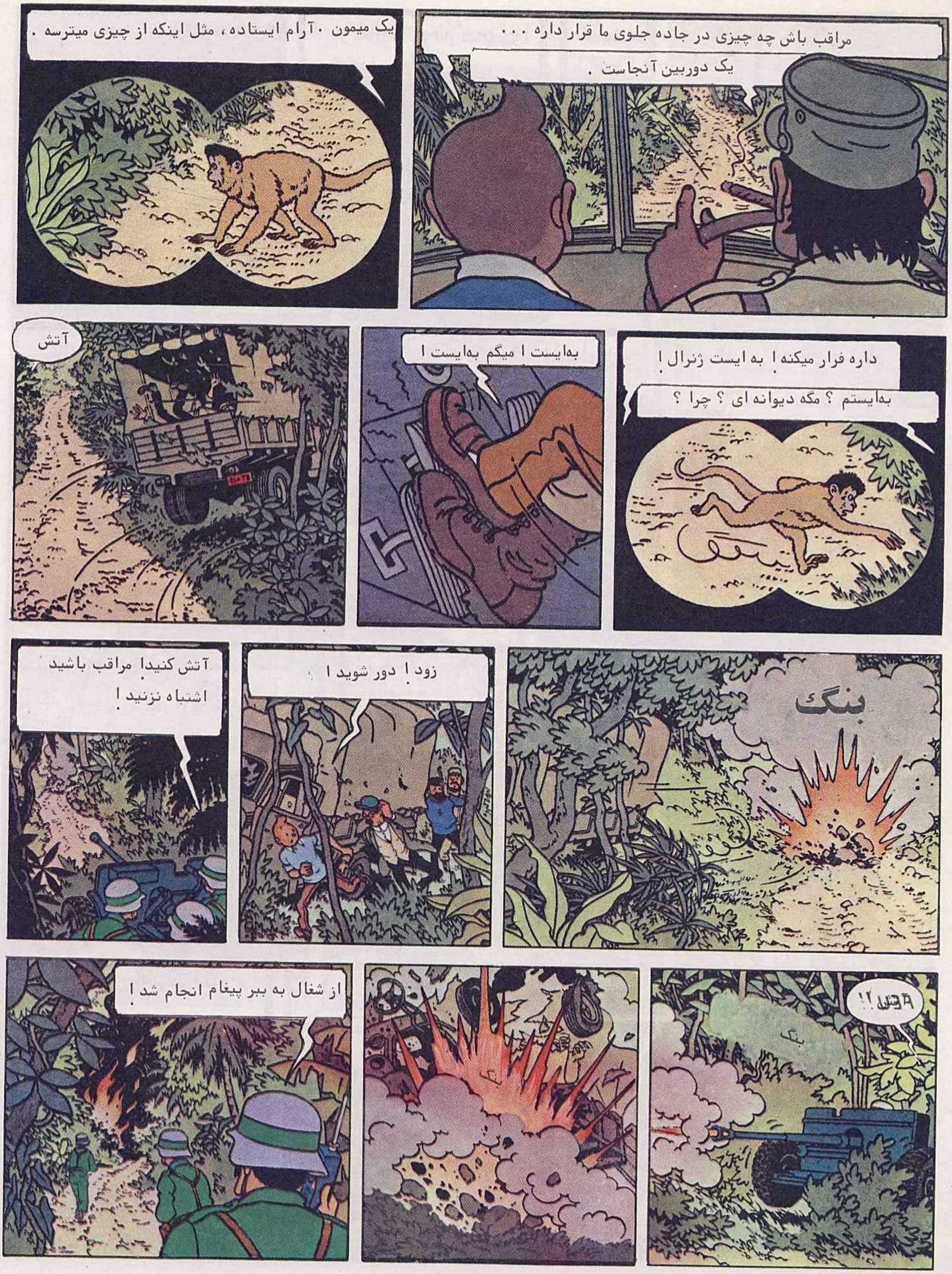
عصر بخیر ، آقا ، اسم من پابلوست امروز منو بجای مانولو فرستادن حادثه کوچکی براش اتفاق افتاده
آن ؟
خوشبختانه مهم نیس فقط رگ برگ شده . . .
تا یکی دو روز دیگه برمیگرده
بسیار خوب !
وقتو تلف نکن زندگیتان در خطره !
زندگی ما ؟
در خطر ؟
بله ، فردا یک گروه از مبارزین ، اما نه از مبارزین‌واقعی ، به این قصر حمله میکنند . و در این حادثه هر سه نفر شما بطور اتفاقی کشته میشوید .
چی ؟
?!
مبارزین میکوشند که تو را بدزدند!
منظورت چیه ؟
کی میخواد ما را بکشه .
میدانی رئیس پلیس شهر کیست ؟
بله کلنل اسپونیا بهتر بگم همان اسپونزا .
اسپونزا !
که رئیس پلیس " زوهود " بود .
بله ، خودشه او برای سازمان دادن به پلیس مخفی درسان تئودورس اینجا آمده و وقتی از ورود کاستافیوره آگاه شد این نقشه را برای شما سه نفر طرح نمود .
خوشبختانه مبارزین و ژنرال آلکازار رهبر آنها در همه جا جاسوسانی دارد و فردا کلنل " الوازر " شمارا برای دیدن برج قدیمی خواهد برد .
شما با من به بالای برج میآئید . سربازان در پائین برج هستند . در این موقع یکی از مبارزین‌واقعی در سمت جنوب برج شروع به تیراندازی میکند .
ها ! ها ! ها !
موفقیت ، موفقیت !
بعنوان بازدید شما از سمت شمال پائین میآئید و مرا خلع سلاح‌نموده و با دقت می بندید . درست در دویست‌متری شما ، یکی از فدائیان آلکازار منتظر شماست .
متشکرم ، پابلو ، این دومین مرتبه‌ای است که جان مرا نجات میدهید !


صبح روز بعد
بزودی به جنگل میرسیم و حدود پانزده دقیقه آنجا میمانیم . . .
دوست جوان شما خیلی در فکره . . .
آیا تو هم فهمیدی ؟
چون از ژنرال تاپیوکا صحبت نمیکنن افسرده است .
فراموش کردم بگم که فردا صبح ژنرال تاپیوکا شما را خواهد دید و . . . آه ! یک برج در این نزدیکی است !
آه ، چقدر باشکوهه !
عالیست ، حیرت انگیزست ! میتونیم بالا بریم ؟
البته اما پوزش مرا از اینکه نمیتوانم شما را همراهی نمایم بپذیرید .
فکر میکنم که شما اغلب بالا میرفتید .
اما پابلو شما را راهنمائی خواهد کرد .
پابلو . اینها میهمانان تو هستند .
اطاعت ، کلنل .
مراقب باش ، سرازیری تند است و ممکنه سرت گیج بره .
خیلی دور اندیش هستی کلنل .
بیا بریم پرفسور .
نه کاپیتان ترجیح میدم اینجا بمونم همانطوریکه میدانی سرگیجه دارم .
نه ،نه ، باید بیای ! آن بالا منظره خیلی جالبه !
اما توتنها برو .
خواهش میکنم . بیا .
بر شیطان لعنت ، میگم نمیخوام



میگم نمیخوام بیام .
حالا باید منتظر " مبارزین " باشیم . بیا با این طناب منو ببند .
ظالمانه است ، کاپیتان .
بله ، ظالمانه است .
مجبورم .
و این اسلحه من .
متشکرم ، پابلو .
بنگ
مبارزین هستند ، زود منو ببند .
خداحافظ ، پابلو . هیچوقت محبت تو را فراموش نمیکنم .
م م م . .
بنگ
اوه . . . سرم !
بنگ
بنگ
بنگ
نجات یافتیم .
راننده حاضره عجله کنید !
خوش آمدید ، دوست من !
ژنرال آلکازار !
عالی بود پابلو پس تو دام افتادند ؟
کاملا آسان بود ، کلنل .


از ببر به شغال ! . . . از ببر به شغال ! صدایم را میشنوی ؟ جواب بده . . .
از شغال به ببر ! از شغال ببر ! میشنوم . تمام .
کامیون در راه ست — تا هفت یا هشت دقیقه دیگه میرسند . . . مراقب باش !
مطمئن باش . کلنل !
ژنرال آلکازار با دوستانش یکرنگ است !
میتوانی بدوستی من حساب کنی ! . . . بمحض دریافت پیغام تو حرکت کردم .
پیغام ما ؟ گفتی پیغامی از ما دریافت نمودی ؟
بله ، پابلو گفت . . . اما مثل اینکه خیلی تعجب کردی .
بدون تردید ! چون ما برای تو پیغام نفرستادیم برعکس پابلو از قول تو بما گفت که جان ما در خطر است و تو میخواهی ما را نجات دهی .
فکر میکنم بما خیانت کرده اند . ژنرال !
خیانت ؟ محال است ! پابلو وفادار است !
اما پابلو بما هم دروغ گفته . . . اما چرا ؟
چطور بفهمم ؟
اما ژنرال مثل اینکه برای ما تله گذاشته اند . . .
بهایست ژنرال . باید فکر کنیم . . .
نه ، دوست من ! ما راهی طولانی در پیش داریم . و نباید بترسیم
از ببر به شغال . . . ما کامیون را می بینیم . . .



مراقب باش چه چیزی در جاده جلوی ما قرار داره . . .
یک دوربین آنجاست .
یک میمون ۰ آرام ایستاده ، مثل اینکه از چیزی میترسه .
داره فرار میکنه ! به ایست ژنرال !
به‌ایستم ؟ مگه دیوانه ای ؟ چرا ؟
به‌ایست ! میگم به‌ایست !
آتش
بنگ
زود ! دور شوید !
آتش کنید ! مراقب باشید اشتباه نزنید !
بنگ
از شغال به ببر پیغام انجام شد !


زنده باد کاپیتان ! . . آیا تمام آنها مردند ؟
تعدادی را برای بررسی فرستادم !
کلنل اسپیونا خیلی از شما راضی خواهد بود .
از ببر به شغال
از ببر به شغال
می‌شنوم . بگو . . . کامیون خالی‌است ؟
چی ؟! منظور چیه ؟
آنها جرات تعقیب ندارند . . . آنها میدانند که بزودی در کشور آروم بایا خواهیم بود . . . .
یاران من بزودی بما ملحق میشوند . . . . مگه اینکه دستم به پابلو نرسه ! . . .
زنده زنده تو را میسوزانم !
من همیشه به او اطمینان داشتم . . . .
چه راهپیمائی لذت‌بخشی !
گفتی لذت‌بخش ! ایکاش اکنون در خانه خود بودم و گیلاسی آبجو سرد می‌نوشیدم
اما کاپیتان ، چرا منو با عجله از برج بالا بردی و از طرف دیگر پائین آمدیم ؟
مممم . .
من مخالفتی با تو ندارم ، میخوام مناظر اطرافو تماشا کنم .
کالکولوس ، نگاه کن ! آیا خواب می بینم ؟



لوچ موند ؟
در این منطقه گرمسیر باور نکردنی است !
صبر کن ، ننوش !
!
فقط میخواستم بچشم . . .
همه همین حرفو میزنن اما تمامش را میخورن .
آنجا
ا ه !
هاف
سرم از درد نزدیک است بترکد !
سر درد ؟ . . . از لوچ موند ؟ . . هرگز
دینگ
اونجا را نگاه کن !
نمیتوانم باور کنم
؟
هاف !
نگاه کن . . .
چتر نجات
هدیه‌ای دیگر از طرف تاپیوکاست ! . . . او میکوشد که افراد قبیله آرم بایا و یاران من مست کنن .
مراقب باش . توده یخ شناور !
؟
!



سمت راست کشتی !
شکاف در سر ممکن است آنرا انجام داده
نگاه کن ، کاپیتان . . .
کاپیتان چه کسی اینجاست ، تو یا من ؟
البته تو . تو کاپیتان هادوک هستی
چقدر مسخره ! پس اسم اول من چیست .
" آرچی بالاد " اینطور نیست ؟
حتی بدتر ! . . . اسم تو چیست ؟
تن تن . اسم من تن تن است .
مسخره !
من کشتی‌ام را از دست داده‌ام شاید پرواز کرده . . .
نگاه کن ، کشتی پرواز نمیکنه !
اه نه ؟ تو اینطور فکر میکنی . . . این یک کشتی پرنده است .
دوستان بیائید ! قبل‌از تاریکی باید به دهکده آروم بابا برسیم .
ماشب را در آنجا میمانیم . سیگار دوست من ؟
نه ، متشکرم .
سحرگاه دو مرتبه راه میافتیم .
همانطور که قبلا گفتم ، من تو را سرزنش نمیکنم ، چون منظره از بالای برج خیلی زیباست ، اما .
به گفته ناپلئون : " سربازان ، فکر کنید . چهل قرن بشما چشم دوخته است . "
افراد قبیله آروم با با صدمات بسیاری بما وارد نمودند ولی اکنون با هم دوست هستیم . . .
پف
پف
پف
تـک



" ریج ول " حالت چطوره ؟ از آنجا بیا بیرون !
؟
سلام ژنرال ! سلام تن تن ! از دیدنت خوشحالم
منم خوشحالم دکتر ! حال افراد قبیله چطوره ؟ بازی گلف یاد گرفته اند ؟
حرفش هم نزن ! متاسفانه به لطف ژنرال تاپیوکا آنها در میخوارگی پیشرفت کرده اند .
بگذارید بروم ! تن‌تن ! !
کمک ! ! !
تن تن " کمک ! . . . نجاتم بده ! . . . پلیس ! کمک بیچاره شدم
ها ! ها ! ها !
ها ! ها ! ها ! ها !
ها ! ها ! ها !
کافیست ! . . .
ملاحظه میکنی؟ تاپیوکا به سئوالات بسیاری باید پاسخ دهد . بیابریم تا دهکده مسافتی راه مانده
این است آنچه "تمدن" برای "وحشیان" انجام داده است
آنروز عصر
به دهکده آروم بایا رسیدیم .
معذرت میخوام کاپیتان آنها دارند نوعی غذا آماده میکنند . . . .
او ! او !



اوه!!
اواکوکی رئیس قبیله از ما دعوت میکنه که شام میهمان آنها باشیم و شب را در کلبه او بگذرانیم .
لطفا از طرف ما از او تشکر کن و بگو که با کمال میل می‌پذیریم . اینطور نیست کاپیتان ؟
کاملا .
موافقی پرفسور ؟
آه داره میآد .
راستی کجا رفته ؟
نباید آنها را برنجانی . تظاهر کن که غذا را دوست داری .
فکر شو نکن ....
اشتهاآوره پرفسور!
بر عکس من تمام آن غذاها را دوست دارم .



دوست داری ؟
میپرسه دوست داری ؟
عالیست .
اینطور نیست
پرفسور ؟
هه .هه .هه.هه
باز هم میخوای ؟
عقیده ات چیست ؟
اما باید موافقت کنی .
من . . .من میدانم !
نوبت
مشروبه
بیک جرعه باید بنوشی .
بسلامتی !
بسلامتی دوست خوبم آزاکوکوک
فقط کمی تحمل کن !
پف !
میخوای خودتو به کشتن بدی ؟
بینهایت متاسفم –
نفرت انگیز !!! یادت باشه که
بایدبه رسوم محلی احترام بگذاری !
اگه نمی تونی هیچگاه سفر نکن !
بینهایت متاسفم ،
خیلی بدمزه بود . . .
پف !
خیلی بدمزه است !
نه ، بهترین مشروبه !
قل قل قل
دارم دیونه میشم !


آخ - آخ.
ها! ها!
آخ.
بیچاره! دلم بحالش میسوزه!
صبح روز بعد
مثل اینکه بهتر نشده ...
در این زمان ...
هلیکوپترهای ما از صبح امروز جستجویشان را دوباره شروع کرده اند. ولی فراریان در جنگل پنهان شده اند اما اگر ...
دیگه کافیست! آنها را باید هر طور شده قبل از شروع کارناوال پیدا کنی.
یک هلیکوپتر! ... اما مادامیکه در اینجا هستیم در امان هستیم.
رررررررررر
هی، کاپیتان! به ایست!
ررررررررر
به ایست! کاپیتان پناه بگیر!
مردی در ساعت سه!


ررررررررر
کاپیتان به ایست!
چلپ
خیلی عجیبه ... هیچکس را نمی بینم ...
مهم نیس ... باز هم میگردیم ...
خوب ، آن جوانک کجاست ؟
خش
قلوپ
قلوپ
آنجاست ... راضی شدی ؟
زود ، او را خارج کن!
قسم میخورم دیدم چیزی حرکت میکنه .
باز هم میگردیم .
اوه نه! دارن بر میگردن!
متاسفم کاپیتان!
قلوپ
قلوپ
حالا قانع شدی؟
م م م م
نجات!
حتما تو آدم نامرئی را دیدی ؟


مراقب باش! پشت سرت!
چی ؟ چطور ؟
چه گفتی ؟
شانس آوردی! مار بوآ زندگیت را نجات داد!
نگاه کن! داره بهوش میآد!
حالت چطوره ؟
کاپیتان، بهتری ؟
بطری ویسکی کجاست ؟
پیداش کردم . اینطور نیست ؟
شفا یافته!
آرام باش، کاپیتان . . .
میکم چه اتفاقی افتاده . . .
دروغ نگو . . .


؟
ای
چیزی نیس کاپیتان ... ماهی کوچکی است ...
ای
هاف
هاف
هاف
آه !
باید بهتر ببینم ...
بلد ، یک ماهی الکتریکی است ...
شانس آوردی ، ماهی بود ، نوع بزرگ آن با اولین نیش حتی اسبی را هم میکشه .
دو مرتبه به آب می‌اندازمش ...
پس خوش بحال من کداست نیستم .
آنجا !
آقایان باید بحرکت ادامه دهیم . باید قبل از آنکه تاریک بشه خود را به چادر برسانیم .
آنروز عصر ...
تا نیمساعت دیگه به " مبارزین " ملحق میشویم .
آیا تعداد آنها زیاد است ؟
حداقل سی نفر ...
و تو میخوای با سی نفر قدرت را دوباره بدست بگیری ؟
کاملا همینطور است . اما فقط در مدت کارناوال . زیرا در آن سه روز مشروب مثل آب فراوان و همه مست هستند ... بنابراین باید در این مدت اقدام کنیم .
بنگ
بنگ
تق تق تق
!


بنگ
بنگ
بنگ
بنگ
بنگ
به چادر حمله کردند!
بنگ
بنگ
بنگ
بنگ
چه خبره ؟
تن تن ، به ایست !
بنگ
بنگ
به ایست! به ایست! ... داخل نشو ...
خودتو به کشتن میدی ....
بنگ
بنگ
بنگ
شجاع باشید! آمدم!
پوف
پاف
پوف
پاف
تاک
پاف
تق
تق تق
تق تق
پوف
تق تق
؟



کافیه
آی، بچه ها، اینهم ژنرال!
ژنرال؟
آه، بله، ژنرال! زنده باد ژنرال!
حالت چطوره ژنرال؟
بنوشیم به سلامتی و موفقیت ژنرال
بله، بنوشیم به امید پیروزی...
پس گیلاس ها را پر کنید!
بله، بخاطر فراموشی نگرانی ها!
اما با وجود ژنرال نگرانی بیمورد است.
به سلامتی ژنرال
بنوشید، بخاطر بازگشت ژنرال بنوشید!
کافیه!!! اولین کسی که بنوشه او را میزنم!!!
شما میخواهید اینطوری در انقلاب پیروز شوید؟ بمن نخندید!... شما هیچی نیستید! شما هیچوقت موفق نمیشوید!...
هق
هق
زود به چادرهای خود بازگردید. زود باشید!!
هق
هق
می بینی؟
متاسفانه، بله
تا پیوکا با این بطریهای ویسکی پیروز شده!... لعنتی! آخه چطور میشه با یکعده مست در انقلاب پیروز شوم؟
آلکازار!... پس تصمیم گرفتی که بالاخره برگردی؟
وای!



نگاه کن کسی اینجاست! . . . و تو فکر میکنی کجا بوده‌ای، آقای عزیز؟
عصر بخیر کبوتر قشنگ من!
تو بمن قول دادی که شب بخانه بیائی! . . . و سه روز است که رفته‌ای!
عزیزم توضیح میدهم . . .
بله، بله، میدانم، بالاخره آوردن عذر و بهانه از ساکت ماندن بهتره! اما من بدبخت در یک کلبه نمناک ماندم
ژنرال قول داده که یک قصر در تاپیوکا پولیس بمن بده! میفهمی!!
اما . . . .
اینها رفقای تو هستن؟ آنها فکر میکنن که میتونن در اینجا حکومت کنند، اما آنها قویا" اشتباه میکنن!
بخاطر خوش‌آمد سرشار از لطف و مهربانی شما متشکرم، اجازه میخواهم مراتب سپاس خود را اعلام دارم . . .
ماچ
اجازه بده بپذیریم یک زن خوب همیشه در مشکلات شریک همسرش است و ما اکنون بطور غیر رسمی در جنگ هستیم.
من با تمام صداقتم صحبت میکنم
پس برگشتی الکازار؟
بله، عشق من.
و عصبانی بود، اما قلب رئوفی داره . . .
البته ژنرال. هر کس در نگاه اول میفهمه . . .
چه زن خوب و مهربانی . . . بیچاره همسرش . . .
او هیچگاه با چنین یاران مستی موفق نمیشه . . . هرگز مگر آنکه کسی به او کمک کنه . . . و من میخوام به او کمک کنم . . . بله، من، کوت برت کالکولوس!
تو؟
تو میخواهی . . . ؟


نه آقایان، من احمق نیستم! من میفهمم چه میکنم!
آخه پرفسور...
خواهرم؟؟؟...خواهرم با تو چه کرده؟ ممکنه خواهرم را به این ماجرا وارد نکنی؟ و حالا گوش کن...
من؟
بله...
این لوله قرص را می‌بینی؟ بسیار خوب این قرص ها را از علف مخصوصی تهیه کرده‌ام.
این قرص ها دارای ماده‌ای هستند که هرگاه فرد فقط یکی از آنها را بخورد از هر نوع مشروب الکلی متنفر میشود...
و اولین فردی که این قرص را آزمایش کرد شما بودید کاپیتان!
من؟
با چه جراتی اینکار را کردی؟ حیوان... وحشی... لعنتی...
لطفا" کاپیتان!
باید تشکرکنی من بفکر توهستم
کاپیتان، آرام باش
شرم آوره! این مرد به آزادیهای فردی تجاوز کرده است.
و روز گذشته!... تو میتونستی تاثیر دارو را بر روی هندیها ببینی...
اما هیچگاه نمیدانستم....
خیر، مرد جوان، من دیوانه نیستم! و تو باید بیشتر بمن احترام بگذاری!
اما، البته پروفسور...
تورا بخدا دیگر راجع به خواهرم حرف نزن!
خواهرم... ملاحظه میکنی...خواهرم!!!
و یک مسله دیگر!...من خواهر ندارم... و هیچوقت هم نداشتم.
آه! اما...



کاپیتان او را تنهاگذار... و نگذار او عجولانه کاری انجام دهد... من میرم تا با ژنرال صحبت کنم.
تق تق تق
بیا تو!
آه... تو هستی، دوست عزیز، بیا تو.
من... مزاحم که نیستم؟
آلکازار وشستن ظروف!
قول داده‌ام. همین الان تمام میکنم!
همانجا بنشین... چرا اینجا آمدی؟
باز هم سیگار؟
این سومین سیگاره!
تو اینطور فکر میکنی عزیزم؟
درباره آنچه که بمن گفتی فکر میکردم. مادامیکه یاران تو به ویسکی فکر میکنن تو محالست پیروز شوی.
متاسفانه، کاملا" همینطوره!
اما اگه کسی بتونه این عادت آنها را معالجه بکنه چی میگی؟
آه! محالست دوست من.
اما اگه بتونی اینکارو بکنی، من نیمی از طلاهائی را که در بانک دارم بتومیدهم.
هوم!
بهتره بگم نفر دیگری است...
هوم!
پس ده درصد... موافقی؟
من هیچی از این مردم نمیخوام ژنرال.
پس چه میخواهی رفیق؟ بگو...
باید قول بدی که انقلاب تو بدون خونریزی خواهد بود... و هیچیک از مخالفین اعدام نخواهند شد.
چی؟
تو دیوانه‌ای!... یا حتما" خائن هستی... و باید همین الان تو را تیرباران نمایم.



انقلاب بدون مجازات؟ بدون اعدام؟
محالست!... حتما" شوخی میکنی!
تو میخواهی تمام رسوم را زیر پا بگذاری!
پیشنهاد تو محاله، دوست من... تاپیوکا و دوستانش افراد پست و ظالم و شریری هستند.
تمام آنها باید اعدام شوند!... تمام آنها!... می شنوی؟
بسیار خوب، ژنرال
دیگه در اینمورد بحث نمیکنیم... و از اینکه مزاحم شدم معذرت میخوام...
هی! اما... صبر کن... شاید ما....
خدا حافظ ژنرال
؟
بوم
چه کردی؟
ها! ها! ها! چه شوخی جالبی! ها! ها!
کی بود؟... او را اعدام میکنم!
یکی از یاران تو. طبق معمول سیاه مست بود....
هوم! محالست با این یاران موفق شوی، ژنرال
بسیار خوب تو پیروز شدی! پیشنهاد تو را می پذیرم.
حتما؟


اما اجازه بده که الکازار و وزرا و افراد کابینه او را اعدام کنم . تو نباید مانع بشی .
تو نباید هیچکس را اعدام کنی !
پس هیچکس بجز تاپیوکا و وزرایش
گفتم هیچکس . یا قبول کن یا بگذار بروم .
تو داری از موقعیت سوء استفاده میکنی ! . . تو میخواهی منو نابود کنی ؟
استدعا میکنم فقط تاپیوکا را اجازه بده ! فقط تاپیوکا . . .
نه .
من یاران تو را معالجه میکنم و تو باید قول بدی مادامیکه تو قدرت را بدست میآوری هیچکس را اعدام نکنی . . . موافقی ؟ . . . قول بده !
قول میدهم .
بسیار خوب ، قبول میکنم . . . و قول میدهم که بزودی هیچیک از یاران تو دیگه مشروب نخورد .
بسیار خوب ! . . . اما مراقب باش . . . اگه وعده پوچ بمن داده باشی ، تو را خودم با دستهایم خفه میکنم ، فهمیدی ؟
بله !
آه ، سلام !
چیزی گم کرده ؟
بله ، مثل اینکه چیزی گم کرده . . . .
چیزی را گم کردی ؟
بله ، بله ، چیزی گم کرده ام . . . .
شیشه قرص هائی که درباره آن با توصحبت کردم مفقود شده



هی، مثل اینکه خیلی از این بابت افسرده‌ای؟
بله، من به ژنرال قول داده‌ام که یاران او دیگه مشروب نخورن!
تو قول دادی؟
بله، اگه یاران او مشروب بخورن، او هیچگاه پیروز نمیشه!
و بعد؟... به انقلاب وفادار خواهند بود؟
بله، کاپیتان. باید به او کمک کنیم...
زندگی دوستان ما، تامپسون، کاستافیوره، ایرما، و آقای واگنر در خطره و تنها راه نجات آنها اینستکه آلکازار پیروز بشه و حکومت را در دست بگیره.
بر شیطان لعنت، حق با توست!
آه، بسیار خوب، بیا این هم لوله! من آنرا دزدیده بودم!
بیا، به او پس بده، او خیلی خوشحال میشه...
اگه اصراری داری....
دنبال این میگردی؟
کاپیتان تو فرشته‌ای!
ماچ
خیلی متشکرم، این موجودات بدبخت دیگه مشروب نمیخورن، مثل تو کاپیتان!
تن تن!...تن‌تن!...
صدای ژنرال است!
زود بیا، دوست عزیز! تلویزیون محاکمه دوستان تو را داره نشون میده.
تلویزیون؟... اینجا؟.. آنها حتما" ژنراتور سیار دارن
...اکنون برنامه را قطع نموده و توجه شما را به محاکمه خائنین مارلین اسپیک معطوف مینمائیم. این برنامه بفرمان تاپیوکا رئیس جمهور محبوب ما پخش میشود تا همه دنیا به بیطرفی و قضاوت عادلانه ما آگاهی یابد.
چه دروغ بزرگی!...
ساکت!


اخیرا" ، رئیس جمهور محبوب ما با بزرگ منشی تمام از کاپیتان هادوک ، پرفسور کالکولوس و تن تن دعوت کرد تا به اینجا بیآیند . او آزادی آنها را تضمین کرد . اما آنها چگونه پاسخ دادند؟ آنها از اولین فرصت استفاده کرده و به جنگل فرار کرده و به آلکازار خائن و یاران او ملحق شدند .
همین عمل آنها اتهامات سه متهم را ثابت میکند . اکنون توجه شما را به محاکمه جلب مینمائیم .
شما در مقابل خودد وفرد بی شخصیت را می‌بینید که مقاصد شوم آنها . . .
آنها همیشه سعی نموده‌اند که خود را بیگناه نشان دهند ، اما به ابروهای بهم گره خورده آنها توجه کنید ! نفرت و کینه در چشمهایشان موج میزند . . .
خوب به چهره های آنها نگاه کنید ! آیا آنها پلیس هستند ؟ آنها به قاتلین و جنایتکاران بیشتر شباهت دارند .
اینها افرادی هستند که حتی بخاطر اینکه صداقتشان را به تاپیوکا ثابت کنند سبیل خود را بلند نمودند .
دروغ است ! . . . ما از اوان جوانی تا بحال سبیل داشتیم !
میتونیم قسم بخورم که سالهاست سبیل داریم .
ساکت ! هر وقت خواستند میتوانید حرف بزنید .
آقایان ، من برای این دو ملعون تقاضای اعدام مینمایم !
ملاحظه میکنی هیچکس اعتراض نکرده .
مجازات مرگ . !! حتما" او مفهوم کلمات را نمیفهمه . . .
باید بیشتر مراقب باشیم !
اما ما در اینجا مدارکی داریم که ثابت میکند یک زن هم در توطئه دست داشته !!!
گفتم زن . . . بهتر بود میگفتم یک هیولا . . . زنی که با تمام قوا در خدمت شیطان است .
اسم او بیانکا کاستافیوره است .


پس بنوشیم بسلامتی این زیبای مخوف! زنی با صدائی آسمانی و قلبی سیاه! من برای او تقاضای حبس ابد مینمایم.
کلنل، انتقام خیلی شیرین است؟ ها! ها! ها!
ها! ها! ها! بله، همینطوره!
تمام عمر در زندان؟ درست شنیدم؟ آخر سرباز عزیز من چرا؟
ساکت!!!
و شاید دوست عزیز من دیوانه شده‌ای!
ساکت!!!
مدارک تو غیر قابل تکذیب است؟ واقعا" مسخره است.
ساکت!!!
بله، مدارک تو واقعا" مسخره است.
خوب، شوخی کوچکی بود. ها! ها! ها!
آآآه! آآآه!
مست مستم....
بیرونش کنید!
ساکت
نگهبان!
زنده باد کاستافیوره!
بخاطر قطع برنامه پوزش میخواهیم.
جیک جیک جیک جیک
قطعه موسیقی
ملاحظه میکنی؟ دو کارگاه بمرگ و کاستافیوره به حبس ابد محکوم گردیدند. چطور میتونیم آنها را نجات دهیم؟
در انقلاب پیروز شویم! این ممکن نیست مگر اینکه...
دوست تو تن تن به قولش عمل کند. تا اینکه یاران من دیگه مشروب نخورن.
اعدامش کنید!
جاسوس را بکشید!
کمک!!
?
?


کمک ! . . . کمک ! . . . نجاتم دهید
پرفسور !
این خائن را بکشید !
او را دار بزنید !
ژنرال او خائن است . . . وقتی یک شیشه قرص را در ظرف غذا خالی میکرد دستگیرش کردیم !
همینطور است . او میخواست ما را مسموم کند ! اجازه دهید همین جا او را دار بزنیم
ژنرال؟
بله؟
؟
!
!!
هیچ نترسید ، رفقا ! این مرد دوست خوب ماست . من قسم میخورم . او نمیخواست شما را مسموم کند . او میخواست ویتامین "ث" در غذای شما بریزه تا شما را قوی کنه تا در مبارزه پیروز شویم .
مطمئن هستید ؟
آه ، بله !
با خیال آسوده غذا را بخورید . . . آنوقت نتیجه‌اش را خواهید دید !
متاسفم پرفسور . حالت خوبه؟
تا یکی دو ساعت دیگه قرص های من اثر میکنه . . .
وازآن به بعد هیچکدام از این مردان نمی‌توانند یک قطره هم مشروب بخورن . درست مثل تو کاپیتان !
لعنتی !
آه متشکرم ! متشکرم !
آه . . .
و بخاطر اینکه قدر دانی خود را نشان دهم ، تو را آجودان مخصوص خود مینمایم
چقدر خوب ! کمی آب سرد خیلی خوبه . . .
با وجود توصیه ژنرال من حاضر نیستم از آن غذا بخورم . . . .
امان از این دارو سازها . . . .


کاپیتان ، به آنها نگاه مکن . . . آنها مظنون شده‌اند . . . اگه آنها آن غذا را نخورن به میخوارگی ادامه میدن . . . و ما شکست میخوریم و دوستان ما اعدام میشوند .
این سگ آن بیگانه هاست . . . من میخواهم مقداری از این غذای ویتامین دار به او بدهم . . . اگراو خورد ، ما هم میخوریم ، در غیر اینصورت .
حق با اوست !
موافقم !
آی بیا ، بیا . . .
سلام ، چی میخواد ؟
بیا بیا بیا ! اینو نگاه کن ! نگاه کن ، مال تو ! . . .
چرا اینطور با مهربانی با من صحبت میکنه . . .
ایکاش غذا را بخوره . . .
؟
پیف پیف پیف
هاف !
می بینید رفقا ؟ شما میخواهید چیزی را بخورید که حتی سگ از آن فرار کرد ؟
حق با توست !
ما هرگز آنرا نمی خوریم !
سفید برفی ، زود برو و آنرا بخور !
اما . . .
سرشار از ویتامین است !
جلب جلوب جلب جلوب
هی ، بچه ها ! نگاه کنید ! او تصمیمش را عوض کرده ! حالا میتونیم ما هم بخوریم !
منهم گرسنه‌ام !
دارن میخورن ! حالا می تونیم دوستانمان را نجات بدیم !
بووق

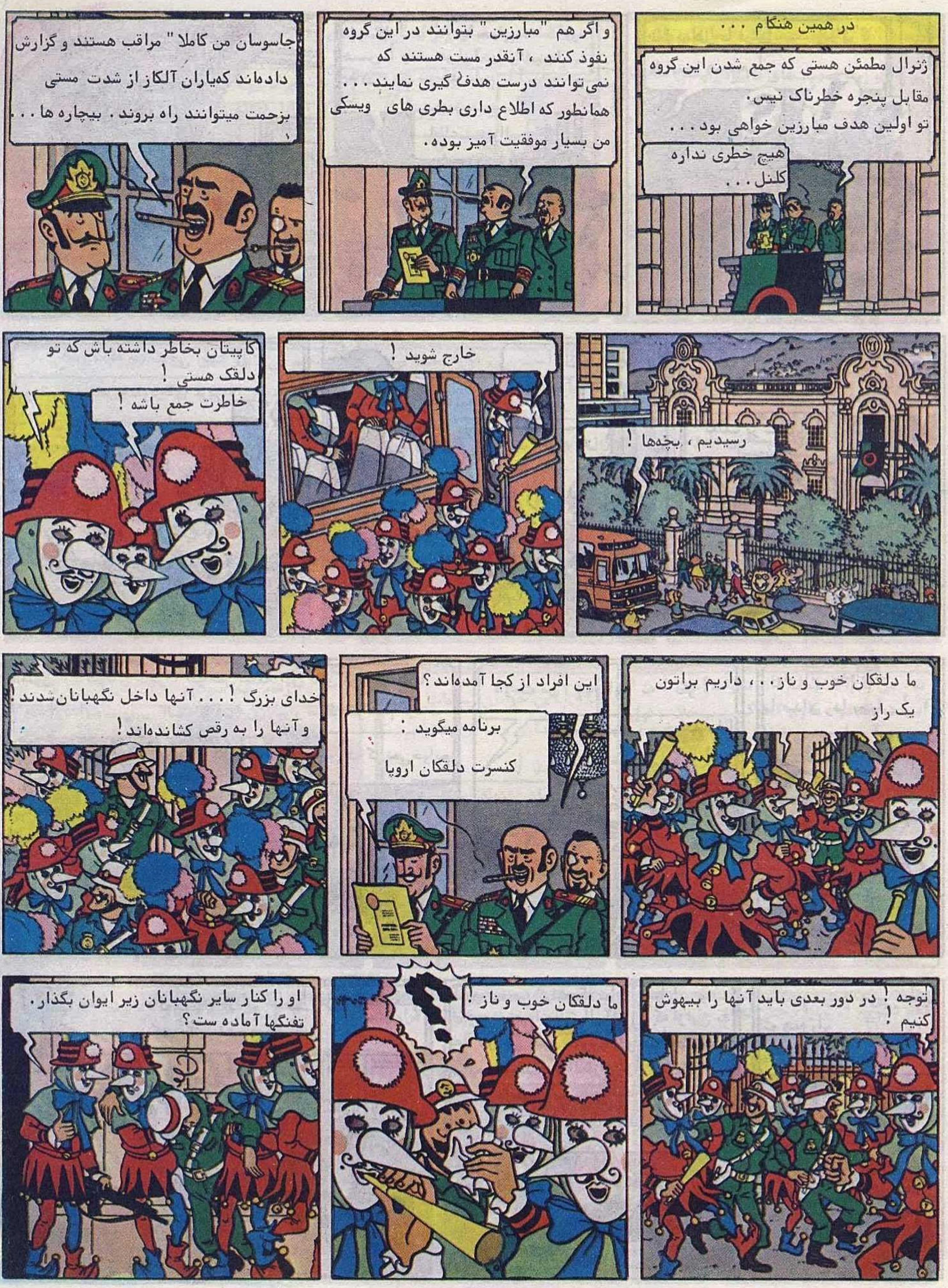

سلام ، های . . . اتوبوس!
آه! پس فکر میکنی یک فیل صورتیه؟
آیا تاپیوکاپولیس خیلی با اینجا فاصله داره؟
تاپیوکاپولیس؟ شما راه ر کاملا " اشتباه آمده‌اید!
آیا این سربازان میتونن ما را همراهی کنن؟ شنیده‌ام که مبارزین میخوان حمله کنن . .
شما اکنون درست در میان مبارزین هستید .
شوخی میکنی؟
آیا اینها مبارزین واقعی هستن؟
کاملا " همینطوره . هنوز تردید داری؟
از کجا میتونیم مقداری تمبر بخریم؟
برای کارت پستال؟
حتما " یک مغازه فروش اشیاء عتیقه در اینجا هست . . .
خدای من ، نگاه کن ، کی اینجاست؟
خدای من!
دکتر لیوینگ استون ، حالت چطوره؟ برای تعطیلات اینجا آمده‌ای؟
نه!
شوخی نکن! تو برای شرکت در کارناوال اینجا آمده‌ای؟
شرکت در کارناوال؟
شرط می‌بندم! . . . تو افراد کنسرت را می‌شناسی؟ میدانی رهبر آنها کیست؟ بله خود تو.
آه! آه!
خودم طرح لباس ها را ریخته ام . خوبه؟
خیلی معمولی است .



این مسخره بازیها چیست ؟
او کیست ؟
ژنرال آلکازار ، رهبر مبارزین !
های ، دوست من تو رهبر مبارزین هستی !
شما اینجا چه میکنید ؟ آیا شما جاسوسان تاپیوکا هستید ؟
ژنرال ، خواهش میکنم خونسرد باش . . .
بگذار فکر کنم . . . .
آها ! فهمیدم !
تن تن ، دوست عزیز تو نابغه هستی ! من تو را آجودان مخصوص خود مینمایم !
متشکرم ژنرال .
نزد مبارزین خوش آمدی ، آقا .
لطفا" مرا ببخشید . من شما را نشناختم ! . . . دوستان دوست من دوستان منهم هستند ! بنابراین احساس بیگانگی نکن !
و امروز بعد از ظهر دوست عزیز من ، شما و دوستانتان میهمان من خواهید بود ! و ما جشن با شکوهی برپا مینمائیم و ویسکی فراوان خواهیم نوشید .
به او چه گفتی ؟
بزودی خواهی فهمید !


آنشب . . .
این ویسکی چه عیبی داره؟ خیلی بد مزه است!
پووق!
اما برعکس خیلی خوبه!
میجنگم ، میجنگم ، تا زمانی که نیرو دارم . . .
صبح روز بعد . . . .
الکازار ، آلکازار! . . . وقت صبحانه‌ست .
آلکازار؟ . . . کجا هستی؟ . . . زود جواب بده!
آلکازار! جواب بده! . . . شوخی نکن حوصله ندارم!
؟
خانم آلکازار ملاحظه نماید.
صبح بخیر کوت برت! . . . هنوز دوستان تو خواب هستن؟
درباره آنها حرف نزن! طاعون آمده!
هیولا! رفته است!
!
عشق من ،
من میرم تا با تاپیوکای خائن بجنگم و بتوانم قصری
را که وعده کرده بودم بکمک
مبارزین گرفته و بتو هدیه نمایم .
آلکازار


این دارو هدیه خداوند بود . . .
من از همه شما تشکر میکنم .
آلکازار و یارانش راه پروپیچ خم را پشت سر گذاشته و پیش میرفتند . . .
من بزودی پیروز میشوم و پاداش زحمات شما را خواهم داد !
فردا عصر به تاپیوکاپولیس میرسیم . . . و بزودی اسم آنجا به آلکازار پولیس تغییر می یابد . این روز شروع کارناوال است . قبل از ورود باید نقشه را بدقت یکبار دیگر بررسی نمائیم .
ما با تفنگهای آماده لباسهای مخصوص شرکت در جشن را می پوشیم
با این دستور که نباید از تفنگ استفاده شود
عصر روز بعد . . .
یاران شجاع من ! اکنون مراقب باشید وظائف خود را فراموش نکنید .
زنده باد تاپیوکا دون دو لوچ موند

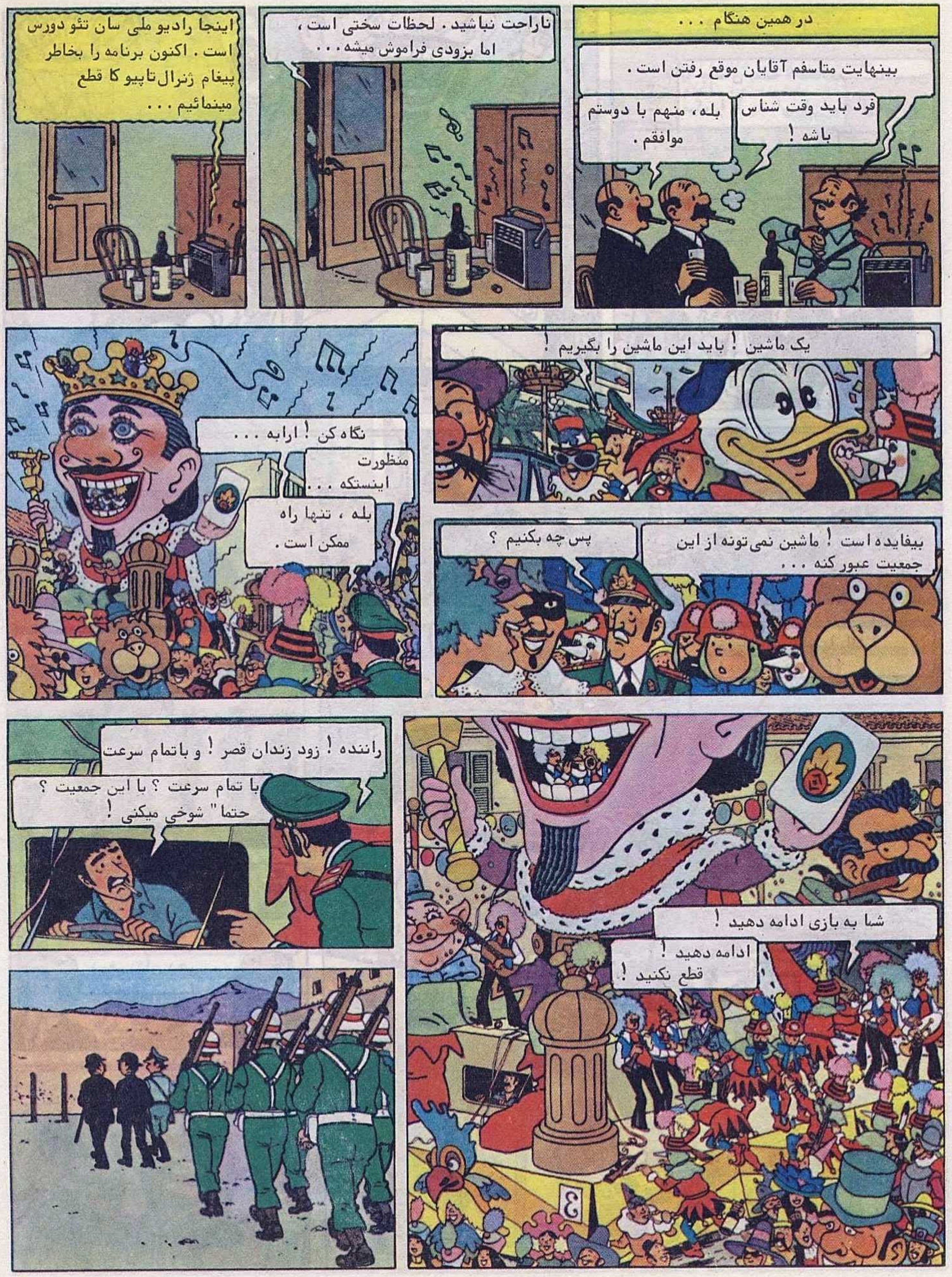

در همین هنگام . . .
ژنرال مطمئن هستی که جمع شدن این گروه مقابل پنجره خطرناک نیس. تو اولین هدف مبارزین خواهی بود . . .
هیچ خطری نداره کلنل . . .
و اگر هم "مبارزین" بتوانند در این گروه نفوذ کنند ، آنقدر مست هستند که نمی‌توانند درست هدف گیری نمایند . . . همانطور که اطلاع داری بطری های ویسکی من بسیار موفقیت آمیز بوده.
جاسوسان من کاملا " مراقب هستند و گزارش داده‌اند که یاران آلکاز از شدت مستی بزحمت میتوانند راه بروند . بیچاره ها . . .
رسیدیم ، بچه‌ها !
خارج شوید !
کاپیتان بخاطر داشته باش که تو دلقک هستی !
خاطرت جمع باشه !
ما دلقکان خوب و ناز. . ، داریم براتون یک راز
این افراد از کجا آمده‌اند؟
برنامه میگوید : کنسرت دلقکان اروپا
خدای بزرگ ! . . . آنها داخل نگهبانان شدند ! و آنها را به رقص کشانده‌اند !
توجه ! در دور بعدی باید آنها را بیهوش کنیم !
ما دلقکان خوب و ناز !
?
او را کنار سایر نگهبانان زیر ایوان بگذار . تفنگها آماده ست؟


ها ! ها ! ها ! آنها خیلی نشاط‌آور هستن ! چند نفر از آنها را اینجا بیاور . من دوست دارم با آنها صحبت کنم !
اطاعت ژنرال !
شما دنبال ما فرستادید ، ژنرال ؟ ما اینجا هستیم !
؟
!!!
؟
این دیگه چه شوخی است ؟
ین شوخی نیس، تاپیوکای عزیز نگاه کن کی در مقابلته !
آلکازار !!!
خواهش میکنم بفرمائید ژنرال آلکازار !
نگاه کن، کاپیتان . آیا آن افسری که کنار ژنرال آلکازار ایستاده میشناسی ؟
لعنت بر شیطان ! اسپونز است !
اکنون ، تاپیوکای عزیز ! خواهش میکنم این نطق کوتاه را که ما تهیه کرده‌ایم بخوان . البته ما آنرا روی نوار ضبط خواهیم کرد .
من هر گز نمی‌خوانم
دوست من ، هیچگاه " نه " نگو !
بسیار خوب ، میخوانم ، اما بعدا " اعتراض میکنم !
زود باش بخوان — با صدای رسا بخوان !
دوستان ، یاران ، همشهریان عزیز ! امروز نقطه عطفی در تاریخ کشورما میباشد . . .
امروز تصمیم گرفتم که تمام اختیارات و قدرت خود را به ژنرال آلکازار که از این به بعد در این کشور حکومت خواهد کرد واگذار نمایم ! امیدوارم آلکازار عزیز گامهای مثبتی در بهبودی وضع اقتصادی و فرهنگی بر دارد ! زنده باد سان تئودوروس! زنده باد ژنرال آلکازار !
متشکرم دوست عزیز کلمات تو همه را به هیجان آورده !



پر دو ، تا با گروه خود زود به سازمان رادیو برو و بگو زود صحبت‌های تاپیوکاراپخش نمایند .
اوکی
صمیمانه تبریک میگم ژنرال ! مرگ بر تاپیوکا ! دستور بده ، هم اکنون او راتیر باران نمایم .
زنده باد ژنرال آلکازار !
مرگ بر تاپیوکا !
زنده باد ژنرال آلکازار !
اعدام ، هرگز . اوآزاد است .
اما ژنرال ، این خلاف رسوم است . . . مردم بسختی مایوس خواهند شد .
حق با ژنرال است . . . تو را بخدا مرا نبخش ! آیا میخواهی مرا کاملا " بی‌آبرو نمائی ؟
ژنرال خواهش میکنم !
تصمیم من قاطع است . تو آزادهستی ! یک هواپیما منتظر است تا شما را به‌هر جا مایل باشید ببرد .
دیوانه‌ای ؟
نه ، من دیوانه نیستم . او دیوانه است ! . . . این مرد میخواد کاری کند که‌من بر خلاف قول خود عمل نمایم . من قول داده‌ام که کودتا بدون خونریزی خواهدبود .
بیا بریم به دوست عزیز مان اسپونزا خوش آمد بگوئیم . .
آه ! این جوانان رسومات را قبول ندارن و به‌آن احترام نمیگذارن !
در بد زمانی زندگی میکنیم
بازهم بهم میرسیم کلنل اسپونزا !
مهم نیس ! اسپونزا ، حتی توهم نبایدوحشت داشته باشی . یک بلیط بمقصد " بوردوریا " برای تو آماده است . . . هواپیما فردا پرواز میکنه . . .
این مسخره میخواست فرار بکنه . . .
آه تن تن ! نابود شدم !
پابلو !
رحم کنید ، آقای تن تن ، رحم کنید ! مرا نکشید !
مرگ هم برای تو کافی نیس !


پابولو نترس، هیچکس نمیخواد صدمه‌ای بتو بزنه، تو یکبار جان منونجات دادی ومن فراموش نکرده‌ام ... تو آزادی.. خدا حافظ پابلو!
تو یک اشتباه کردی تن تن! و تمام عمر پشیمان خواهی بود. تو رسمی از خود بجا گذاشتی که ...
خدای بزرگ! تا مپسون ها!
ژنرال، تامپسون ها! ... حتما" در حالیکه ما اینجا ایستاده‌ایم، آنها را تیر باران مینمایند.
آه، بله ... مطمئن هستی ؟...
بله، ژنرال قرار است مراسم اعدام درست ۲۲ دقیقه دیگر انجام شود!
زود به زندان تلفن کن و مراسم اعدام را لغو کن!
بله، ژنرال
رینگ رینگ
پنجاه ثانیه ... فقط پنجاه ثانیه به ساعت پنج وسی و هشت دقیقه مانده...
تو عمدا" اینکار را کردی! شماره درست را بگیر! یا اینکه تو را تیرباران میکنم.
رینگ رینگ.
ساعت پنج وچهل دقیقه وده ثانیه ... ساعت پنج و چهل دقیقه و ده ثانیه.
اگر باز هم اشتباه بگیره من وزیر مخابرات را اعدام میکنم!
شماره ایکه شما میگیرید وجود نداره. لطفا" به راهنما توجه فرمائید.
فقط یک راه مانده. به زندان حمله کنیم و خودمان آنها را نجات دهیم!
گروه ب را همراه خود ببر! کلنل شما را راهنمائی خواهد کرد. اگر شما دیرکنید او را میکشم.
عجله کن! ... عجله کن ... تو را بخدا



در همین هنگام . . .
بینهایت متاسفم آقایان موقع رفتن است .
فرد باید وقت شناس باشه !
بله ، منهم با دوستم موافقم .
ناراحت نباشید . لحظات سختی است ، اما بزودی فراموش میشه . . .
اینجا رادیو ملی سان تئو دورس است . اکنون برنامه را بخاطر پیغام ژنرال تاپیو کا قطع مینمائیم . . .
یک ماشین ! باید این ماشین را بگیریم !
بیفایده است ! ماشین نمی تونه از این جمعیت عبور کنه . . .
پس چه بکنیم ؟
نگاه کن ! ارابه . . .
منظورت اینستکه . . .
بله ، تنها راه ممکن است .
شما به بازی ادامه دهید !
ادامه دهید ! قطع نکنید !
راننده ! زود زندان قصر ! و باتمام سرعت
با تمام سرعت ؟ با این جمعیت ؟ حتما" شوخی میکنی !

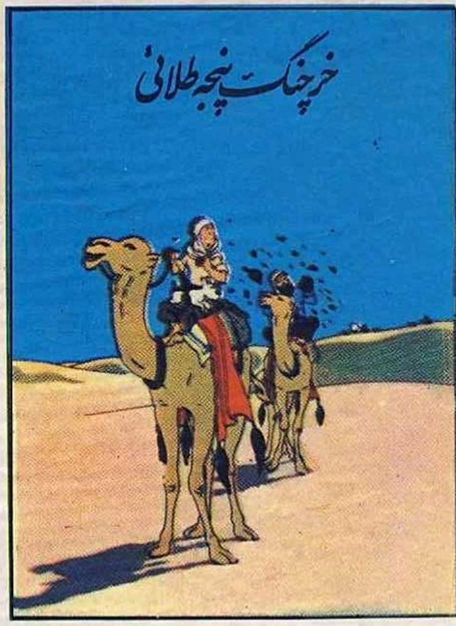


دووم تو ووت
ت وودت
در همین هنگام ...
با چشمان بسته ؟ محالست ! تامپسون مرگ را با چشمان باز استقبال میکنه !
بله ، تامپسون مرگ را با آغوش باز می پذیره !
شما شانس خوبی دارید . موزیک حالت شاعرانه‌ای به میهمانی داده ، اینطورنیس؟
ایکاش بموقع برسیم !
جوخه ! آماده !
آیا پیغامی نداری ؟
تامپسون شجاع باش، بخند ... نباید ضعف نشان دهی ...
جوخه ! به قراول ! ...
تیراندازی نکنید ! دستها بالا ! ... تفنگها را بیاندازید !


چند دقیقه بعد
ساعت تو را نجات داده، اینطور نیس ؟
آ ه، نمیدونستم ، ساعتم خوابیده . . .
دوستان این آقایان کجا هستند؟
من شما را آنجا میبرم ، کلنل!
با آنها خیلی خوب رفتار شده، کلنل. آنها خودشان این موضوع را خواهند گفت
امیدوارم ، اینطور باشد .
این زندان کاستافیوره‌ست . اکنون برای نهار رفته .
و برای آخرین بار بشما میگویم !
باید غذای مرا خوب بپزی . می‌شنوی؟ — خوب فهمیدی؟
آ ه! — کاپیتان هادوک!
بیا ، به آغوشم بیا ! دوست عزیز .
نه!
من میدانستم تو برای نجات من خواهی آمد !
هوم ! — . . . آقای ایگور واگنر،
و مستخدمه شما . . .
آ ه، ایرمای عزیزم ، چقدر از دیدنت خوشحالم !
آ ه، چقدر خوشحالم ! که بار دیگر همه با هم هستیم ! باید بخوانم !
نه ! نه !
نه !
خواهش میکنم نه !

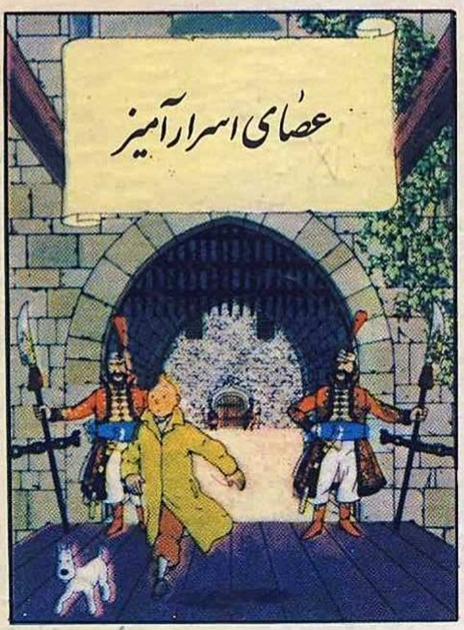


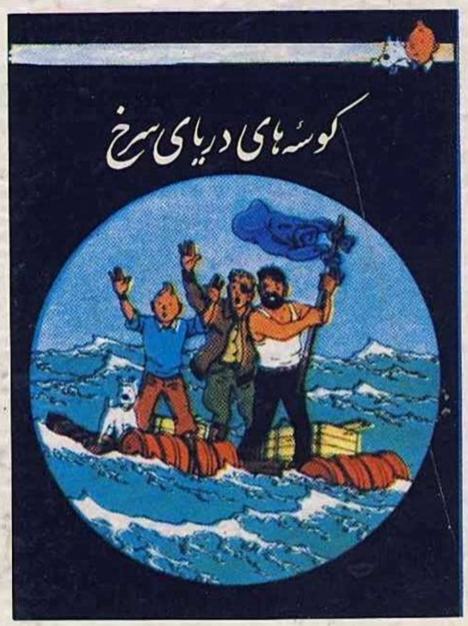
صبح روز بعد . . .
نیروی زمینی ، دریائی و هوائی بمن تبریک گفته‌اند ! پیروزی درخشانی بود !
من پیروزیم را مدیون شما میدانم . شما یاران صمیمی من هستید . من هیچگاه محبت‌های شمارا فراموش نمیکنم .
ژنرال ، خواهش میکنم در این مورد صحبت نفرمائید .
ژنرال ، ماشینی را که شما برای آوردن خانم آلکازار، گروه دلقکان فرستاده بودید برگشته است .
بسیار خوب ! آنها را به اینجا راهنمائی کن .
پس ، تو اینجا هستی ! این چه مسخره‌ایست ؟تو باز هم بدون اجازه غیبت کردی ؟
من توضیح میدم .
آقای " واگ " من از طرف ساکنین سان تئودورس بخاطر خدماتی که به این کشور نمودید تشکر مینمایم و از این به بعد شما از یاران عزیز من خواهید بود و امیدوارم کارناوال سال آینده را با شکوه بیشتری برگزار نمائید .
و اما پرفسور عزیز از شما هم بخاطر خدمت با ارزشی که نمودید تشکر میکنم
متشکرم ، دوست عزیز ، مرا شرمنده نفرمائید .
زنده باد آلکازار.. زنده باد آلکازار.
محبوبم من قصری را بتو وعده داده بودم . این قصر از این به بعد به تو تعلق خواهد داشت .
بسیار خوب ! . . . تو که‌خیال نداری آنرا تمیز کنی . . پس خاکستر سیگارت را اینجا نریز میفهمی ؟
دوروز بعد . . .
از بازگشت به مارلین اسپیک متاسف نیستم . . .
منهم همینطور کاپیتان . .
اگر قبول کنی ، منهم خوشحالم
زنده باد آلکازار
پایان

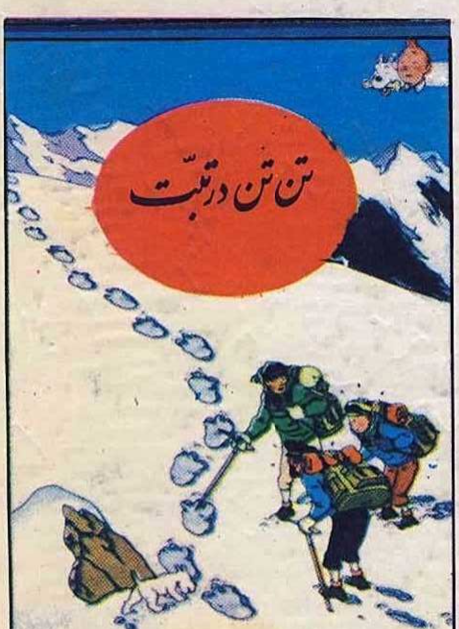












از سری ماجراهای تن تن

انتشارات اورژینال

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۲۴